

آنگاه آدم نوری چون ستاره صبح نگریست، پس خدای فرمود: به برکت این بنده بندها را از گردن بندگان برمی دارم، و زحمت‌های ایشان را فرومی گذارم و جهان را پر از عدل می کنم از پس آنکه به جور و ظلم آکنده باشد. آدم عرض کرد: الهی بزرگ آن است که تو بزرگ کنی و آن را که تو بزرگی دهی سزاوار بزرگی است، ای منعمی که احسان تو به نهایت نشود از کجا این بندگان بدین مکانت رسیدند و پیغمبران گرامی شدند.

خطاب رسید که: منم آن خداوندی که جز من خدائی نیست، بخشاینده ام و دانایم، می دانم آنچه نیست و آنچه هست، چگونه هست و آنچه نیست چگونه نیست، و می دانم آنچه در دل بندگان من است، ندیدم مطیع تر با من و شفیق تر با خلق من از این پیغمبران، پس ایشان را به وحی خود برگزیدم و حمل حجّت و رسالت خود را بر ایشان نهادم، و از پس پیغمبران گروهی اختیار کردم به وصایت پیغمبران که حجّت خود را با ایشان سپارم و ایشان را با پیغمبران ملحق ساختم، تا جبر کسر عباد کنند و کژیهای بندگان را راست نمایند، چه من از مکنون ضمیر ایشان آگاهم، آنگاه مطلع شد بر دل‌های انبیا و از محمد مطیع تر با خود و ناصح تر با خلق نیافتم، چه اشرف خلق من است پس او را برگزیدم و نام او را بلند کردم با نام خود و دل خاصان او را چون دل او یافتم و ملحق بدو ساختم، و وارث کتاب و وحی و نور خود نمودم و سوگند یاد کردم به ذات خود که هر که در آن جهان ملاقات کند مرا و اعتصام جسته باشد به توحید من و مودّت ایشان هرگز او را عذاب نکنم به آتش دوزخ.

چون این سخن به نهایت شد، ابو حارثه گفت: اکنون به صحیفه شیت که به میراث با ادریس رسید نیز نگران باید شد. و آن کتاب به زبان سریانی بود، پس آن را قرائت کردند تا بدین سخن رسیدند که: یک روز ادریس در زمین کوفه در معبد خود جای داشت، و قوم بروی انجمن شدند، ادریس ایشان را آگهی داد که وقتی در میان فرزندان آدم سخن شد که گرامی تر از همه مردمان کیست؟ گروهی گفتند: پدر ما آدم، چه خداوند او را به دست قدرت خود آفرید و مسجود ملایک ساخت؛ و جماعتی گفتند: فرشتگان چه هرگز معصیت خداوند نکرده اند؛ و جمعی دیگر گفتند: آن هشت ملک که حمله عرشند؛ و جماعتی گفتند: جبرئیل و اسرافیل و

میکائیل را برگزیدند. و چند تن گفتند: جبرئیل امین الله است و او را برگزیده آفرینش دانستند.

چون داوری به حضرت آدم بردند؟ فقال: يا بَنِيَّ اَنَا اُخْبِرُكُمْ بِاَكْرَمِ الْخَلَائِقِ جَمِيعاً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ وَاللَّهِ لَمَّا اُنْ نُفِخَ فِي الرُّوْحِ حَتَّى اسْتَوَيْتُ جَالِساً، فَبَرَقَ لِي الْعَرْشُ الْعَظِيمُ فَتَنَظَّرْتُ فِيهِ فَاِذَا فِيهِ لِاِلٰهٍ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ فَلَانَ صَفْوَةَ اللهِ فَلَانَ اَمِيْنُ اللهِ فَلَانَ خَيْرَةَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَذَكَرَ عِدَّةَ اَسْمَاءٍ مَقْرُوْنَةٍ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْهِ، قَالَ اَدَمُ عليه السلام: ثُمَّ لَمْ اَرَ فِي السَّمَاءِ مَوْضِعَ اَدِيْمٍ اَوْ قَالَ صَفِيْحٍ مِنْهَا اِلَّا وَ فِيهِ مَكْتُوْبٌ لِاِلٰهٍ اِلَّا اللهُ، وَ مَا مِنْ مَوْضِعٍ مَكْتُوْبٍ لِاِلٰهٍ اِلَّا اللهُ اِلَّا وَ فِيهِ مَكْتُوْبٌ خَلْقاً لِاَخْطَا مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ، وَ مَا مِنْ مَوْضِعٍ فِيهِ مَكْتُوْبٌ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ اِلَّا وَ فِيهِ مَكْتُوْبٌ عَلِيٌّ خَيْرَةَ اللهِ، الْحَسَنُ صَفْوَةَ اللهِ، الْحُسَيْنُ اَمِيْنُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَذَكَرَ عِدَّةَ اَسْمَاءٍ تَنْتَظِمُ الْحِسَابَ الْمَعْدُوْدَ، قَالَ اَدَمُ: فَمُحَمَّدٌ يَا نَبِيَّ وَ مَنْ خُطَّ مِنْ تِلْكَ الْاَسْمَاءِ مَعَهُ اَكْرَمُ الْخَلَائِقِ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعاً.

آدم: فرمود ای فرزندان من خبر می دهم شما را به بهترین خلایق، سوگند با خدای که چون روح در من دمیدند و بنشستم عرش خدای در چشم من روشن شد در آن نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله و فلان خالص کرده خداست و فلان امین خداست و فلان برگزیده خداست چند نام را با نام محمد مذکور ساخت، آنگاه فرمود: هرچه در آسمان نظر کردم به اندازه صفحه ای یا پوستی نبود جز آنکه نوشته بود لا اله الا الله و هر جا این نگارش بود البته به حسب خلقت نه کتابت، نوشته بود: مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ. و در هر جا این نام مبارک بود هم رقم داشت: علی خیره الله. و هر جا نام علی بود: الْحَسَنُ صَفْوَةَ اللهِ، الْحُسَيْنُ اَمِيْنُ اللهِ نیز به نکار بود. آنگاه نامی چند به شماری معدود یاد کرده، فرمود: ای فرزندان من، محمد و این دوازده (۱۲) کس که با او بودند در نزد خدای بهترین خلقند.

این وقت ابو حارثه با سید و عاقب گفت: باشد تا به صلوات ابراهیم نیز نظری کنیم که فرشتگان از خدای بدو آوردند، تا شک و ریب از دلها برخیزد و نزدیک صندوق ابراهیم شدند و چنین نگارش یافتند:

وَ كَانَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِفَضْلِهِ عَلِيٌّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ قَدْ اصْطَفَى اِبْرَاهِيْمَ بِحُلَّتِهِ وَ شَرَفَهُ بِصَلَوَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ جَعَلَهُ قِبْلَةً وَ اِمَاماً لِمَنْ يَاتِي مِنْ بَعْدِهِ وَ جَعَلَ النُّبُوَّةَ وَ الْاِمَامَةَ

والكتاب في ذريته يتلقاها آخر عن أول، وورثه تابوت آدم المتضمن للحكمة والعلم الذي فضله الله عز وجل به على الملائكة طراً، فنظر إبراهيم في ذلك التابوت فابصر فيه بيوتاً بعدد ذوى العزم من الانبياء والمرسلين وأوصيائهم من بعدهم، ونظر فإذا بيت محمد آخر الانبياء عن يمينه على بن أبي طالب أخذ بحجرته، فإذا شكل عظيم يتلأأ نوراً فيه هذا صنوه وصيه المؤيد بالنصر، فقال إبراهيم: إلهي وسيدى من هذا الخلق الشريف؟ فأوحى الله عز وجل هذا عبدى وصفوتى الفاتح الخاتم وهذا وصيه الوارث.

قال: رب وما الفاتح الخاتم؟ قال هذا محمد خيرتى وبكر فطرتى وحجتى الكبرى فى بريتى، نبته واجتبيته إذ آدم بين الطين والجسد ثم انى باعته عند انقطاع الزمان لتكلمة دينى وخاتم به رسالاتى ونذرى، وهذا على أخوه وصديقه الأكبر آخيت بينهما واخترتهما وصليت وباركت عليهما، وطهرتُهما وأخلصتُهما والابرار منهما وذرّيتُهما قبل أن أخلق سمائى وأرضى وما فيهما وما بينهما من خلقى، وذلك ليعلمى بهم وبقلوبهم انى بعبادى عليهم خير. قال ونظر إبراهيم فإذا اثنا عشر عظيماً تكاد تلالأ أشكالهم بحسنيها نوراً فسأل ربه جل وتعالى، فقال رب نبئنى بأسماء هذه الصور المقرونة بصورتى محمد وصيه، ذلك لما رأى من رفيع درجاتهم والتحاقهم لشكلى محمد وصيه عليهما السلام.

فأوحى الله عز وجل إليه هذه امته والبقية من نبى فاطمة الصديقة الزاهرة وجعلتها مع خليلها عصبه لذرية نبى هولاء وهذان الحسنان وهذا فلان وفلان، وهذه كلمتى التى أنشأ به رحمتى فى بلادى وبه أنتاش دينى وعبادى ذلك بعد أياس منهم وقنوط منهم من غيائى، فإذا ذكرتُ محمداً نبى بصلواتك فصل عليهم معه يا إبراهيم.

قال: فعندها صلى عليهم إبراهيم فقال رب صل على محمد وآل محمد كما أجتبيتهم وأخلصتُهم إخلاصاً فأوحى عز وجل لتهنئك كرامتى وفضلى عليك فائى صائر بسلالة محمد ومن اضطفتت معه منهم الى قناة صلبك، ومخرجهم منك ثم من بكرى اسمعيل فابشر يا إبراهيم فائى واصل صلواتك بصلواتهم ومتبع ذلك بركاتى وترحمى عليك وعليهم، وجاعل حنانى وحجتى الى الأمد المعدود واليوم الموعود الذى أرت فيه سمائى وأرضى، وأبعث له خلقى بفضل قضائى و

أَفَاضَةَ رَحْمَتِي وَ عَدْلِي.

یعنی: خداوند به فضل خویش هر که را خواهد برکشد و ابراهیم را به خلّت برکشید و به صلوات و برکات خود تشریف داد و قبله و پیشوای آیندگان ساخت و پیغمبری و کتاب از فرزندان او کابراً عن کابر به میراث نهاد، و تابوت آدم را که حاوی علم و حکمت بود میراث او ساخت، و از این روی از تمامت فرشتگان برتری جست، و ابراهیم در تابوت به شمار انبیای اولوالعزم و اوصیای ایشان خانه‌ها دید و خانه محمد را در آخر انبیا نظاره کرد که در یمین آن علی علیه السلام دست در کمر او داشت، و در صورتی درخشنده بود. و چنین نگارش داشت که این نظیر و وصی اوست که نیرومند به نصرت خداوند است. ابراهیم گفت: الهی کیست این خلق بزرگوار؟ خطاب رسید که: این برگزیده من و گشاینده علوم و خاتم پیغمبران است، و آن دیگر وصی و وارث علوم اوست.

ابراهیم عرض کرد که: فاتح خاتم چیست؟ خطاب آمد که: محمد برگزیده من و نخستین آفرینش من و حجّت من در میان خلایق است، و او را به پیغمبری برگزیدم وقتی که هنوز آدم صلصال^۱ بود. و در آخر زمان او را بعثت دهم که تکمیل دین من کند و بدو ختم رسالت خویش کنم، و این علی است برادر او، در میان ایشان برادری انداختم و ایشان را برگزیدم و بر ایشان صلوات فرستادم و عصمت دادم، و برگزیدم ایشان را با نیکوکاران از فرزندان ایشان از آن پیش که آسمان و زمین و هر چه در آنهاست بیافرینم، و این از بهر آن بود که طهارت قلوب ایشان را می دانستم، چه من بندگان خود را نیکو می دانم. آنگاه ابراهیم دوازده (۱۲) صورت نظاره کرد که در نور شبیه به محمد و علی بودند عرض کرد که: الهی مرا از نامهای ایشان آگهی بخش. خطاب رسید که: این نور کنیز من و دختر پیغمبر من فاطمه معصومه زهراست و اوست با علی وسیله ذریت پیغمبر من، و این دو نور حسن و حسین اند و این فلان و فلان تا به صاحب الامر رسید، فرمود: این نور من است که بدو رحمت خود را بگسترم و دین خود را ظاهر سازم، و بندگان خود را هدایت کنم، بعد از نومیدی ایشان از فریاد رس، پس بر ایشان صلوات بفرست.

ابراهیم گفت: الهی درود فرست بر محمد و آل محمد چنانکه ایشان را

۱. صلصال: خاک و گل خشک شده.

برگزیده‌ای و خالص گردانیده‌ای، خالص گردانیدن نیکو. پس خداوند خطاب کرد که: ای ابراهیم گوارا باد تو را کرامت و فضل من؛ زیرا که محمد و آل او را از صلب تو کرده‌ام و از پشت نخستین فرزندان تو اسمعیل، بشارت باد تو را که مقرون می‌سازم صلوات تو را به صلوات ایشان و برکات و ترحم خود را بر تو و بر ایشان مقرون می‌سازم، و تقریر داده‌ام حجّت خود را بر خلائق تا گاهی که مدّت ایشان به پایان رود و من وارث آسمان و زمینم، آنگاه که هیچ‌کس نماند و از آن پس مبعوث سازم خلائق را برای عدالت خود و افاضه عدل و رحمت خود بر ایشان.

مع القصة چون اصحاب رسول کلمات «جامعه» و دیگر صحایف را اصفا نمودند بر یقین و ایمان خود بیفزودند و از شادی چنان بود که روح ایشان طیران کند. و از پس آن بر سر «توریه» موسی آمدند و در سفر دوم این نگارش یافتند که ترجمه آن به لغت عربی چنین است خداوند می‌فرماید:

إِنِّي بَاعِثٌ فِي الْأُمِّيِّينَ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ رَسُوْلًا، أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابِي وَ أُبْعَثُهُ بِالشَّرِيعَةِ الْقَيِّمَةِ الِى جَمِيعِ خَلْقِي، أَوْتِيهِ حِكْمَتِي وَ أُوْتِدُهُ بِمَلَائِكَتِي وَ جُنُودِي تَكُونُ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ ابْنَةٍ لَهُ مُبَارَكَةٌ بَارَكْتَهَا، ثُمَّ مِنْ سِبْلَيْنِ لَهَا كَإِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَقَ أَصْلَيْنِ لِشُعْبَيْنِ عَظِيمَيْنِ أَكْثَرُهُمْ جِدًّا جِدًّا، يَكُونُ مِنْهُمْ اثْنَا عَشَرَ قَيْمًا أَكْمِلُ بِمُحَمَّدٍ وَ بِمَا أُرْسِلُهُ بِهِ مِنْ بَلَاغٍ وَ حِكْمَةٍ دِينِي، وَ أَخْتِمُ بِهِ أَنْبِيَائِي وَ رُسُلِي فَعَلَى مُحَمَّدٍ وَ أُمَّتِهِ تَقُومُ السَّاعَةُ.

می‌فرماید: من خواهم فرستاد از میان آدمیان از فرزندان اسمعیل پیغمبری را که نازل می‌گردانم بر وی کتاب خود را و مبعوث می‌گردانم او را با شریعت درست و راست به جمیع خلق خود، و می‌دهم او را حکمت خود؛ و مؤید می‌سازم او را به فرشتگان خود و لشکر خود، و نسل او از دختر مبارک او خواهد بود که من او را با برکت گردانیده‌ام، و از وی دو فرزند به وجود آورم مانند اسمعیل و اسحاق اصل دو شعبه عظیم باشند و هریک از آن دو شعبه را بسیار بسیار گردانم، و از ایشان دوازده (۱۲) امام قرار دهم برای محافظت آنچه کامل گردانیده‌ام، به سبب محمد؛ و مبعوث گردانیده‌ام او را به آنها از رسالات و حکمت خود؛ و محمد خاتم پیغمبران من است و بر ائمت او قائم می‌گردد قیامت.

حارثه گفت: اکنون صبح حق روشن شد از برای آن کس که دو چشم بینا دارد آیا هنوز شک در دل شما است؟ سید و عاقب خاموش شدند. دیگر باره ابو حارثه گفت:

سخن آخر را باید از کلمات عیسی اصفا نمود و کتاب انجیل را فراگرفتند و از مفتح چهارم نگریستند که این گونه وحی بر عیسی آمده می فرماید:

یا عیسی! یَابْنَ الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ إِسْمَعِ قَوْلِي وَجِدْ فِي أَمْرِي إِنِّي خَلَقْتُكَ مِنْ غَيْرِ فَحَلِّ، وَجَعَلْتُكَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، وَخُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ثُمَّ فَسِّرْهُ لِأَهْلِ سُورِيَا وَأَخْبِرْهُمْ إِنِّي إِنَّا لِلَّهِ لِإِلَهِ الْآنَا الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا أَحْوَلُ وَلَا أَرْوَلُ فَأَمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ وَالْمَلْحَمَةِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ قَالَ أَوَّلَ النَّبِيِّينَ خَلَقًا وَآخِرُهُمْ مَعْبُوثًا ذَلِكَ الْعَاقِبُ الْحَاشِرُ فَبَشِّرْ بِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ عَيْسَى: يَا مَالِكِ الدُّهُورِ وَعَلَامِ الْغُيُوبِ مَنْ هَذَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الَّذِي قَدْ أَحَبَّهُ قَلْبِي وَلَمْ تَرَهُ عَيْنِي؟ قَالَ ذَلِكَ خَالِصَتِي وَرَسُولِي الْمَجَاهِدُ بِيَدِهِ فِي سَبِيلِي يُوَافِقُ قَوْلَهُ فِعْلُهُ وَسَرِيرَتُهُ عِلَانِيَتُهُ، أَنْزَلَ عَلَيْهِ تَوْرِيَّةً حَدِيثَةً أَفْتَحَ بِهَا أَعْيُنًا عُمِيًّا وَإِذَا نَاصِمًا وَقُلُوبًا غُلْفًا، فِيهَا يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَفَهْمُ الْحِكْمَةِ وَرَبِيعُ الْقُلُوبِ وَطُوبَاهُ وَطُوبَى أُمَّتِهِ، قَالَ يَا رَبِّ مَا اسْمُهُ وَعَلَامَتُهُ وَمَا أَكَلَتْ أُمَّتُهُ وَهَلْ لَهُ مِنْ بَقِيَّةٍ يَعْنِي ذُرِّيَّةً؟ سَأَلْتُكَ بِمَا سَأَلْتَ اسْمَهُ أَحْمَدُ مَنْتَخِبٌ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَمُصْطَفَى مِنْ سُلَالَةِ إِسْمَاعِيلَ ذُو الْوَجْهِ الْأَقْمَرِ وَذُو الْجَبِينِ الْأَزْهَرِ، رَاكِبُ الْجَمَلِ تَنَامُ عَيْنَاهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ يَبْعَثُهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ أُمِّيَّةٍ مَابَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ مُوَلَّدُهُ فِي بَلَدِ أَبِيهِ إِسْمَاعِيلَ يَعْنِي مَكَّةَ كَثِيرًا الْأَزْوَاجَ قَلِيلًا الْأَوْلَادِ نَسْلُهُ مِنْ مَبَارِكَةِ صِدْقَةٍ، يَكُونُ لَهُ مِنْهَا ابْنَةٌ لَهَا فَرْحَانِ سَيِّدَانِ يُسْتَشْهَدَانِ أَجْعَلْ نَسْلَ أَحْمَدَ مِنْهُمَا. فَطُوبَى لَهُمَا وَلِمَنْ أَحَبَّهُمَا وَشَهِدَا أَيَّامَهُمَا فَانصُرْهُمَا. قَالَ عَيْسَى إِلَهِي وَمَا طُوبَى؟ قَالَ شَجْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ سَاقُهَا وَأَغْصَانُهَا مِنْ ذَهَبٍ وَرَقُّهَا حُلَّلٌ وَحَمَلُهَا كَثْدَى الْأَبْكَارِ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَالْأَلِينُ مِنَ الزَّبَدِ، وَمَاؤُهَا مِنْ تَسْنِيمٍ، لَوْ أَنَّ غُرَابًا طَارَ وَهُوَ فَرِحٌ لَأَذْرَكَهُ الْهَرَمُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْطَعَهَا وَلَيْسَ مَنَزَلٌ مِنْ مَنَازِلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَّا وَظَلَالَةٌ فَتَنْ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ.

می فرماید: ای عیسی ای پسر زن بی شوهر تو را بی پدر آفریدم و در جهان علامتی کردم، پس مرا پرستش کن و بگیر این کتاب را و بر مردم سوریا بخوان که: منم خداوندی که جز من خدائی زنده و زندگی بخش نیست و تغیر و زوال در من راه ندارد، ایمان آورید با من و به رسولی که در آخر زمان فرستم، پیغمبر رحمت و جهاد است و اول مخلوقین و آخر مبعوثین است اوست عاقب و حاشر، بشارت ده بنی اسرائیل را بدین پیغمبر. عیسی عرض کرد: ای مالک زمانها و دانه پنهانها

کیست آن بنده که دوست دارم او را قبل از دیدار کردن؟ خطاب رسید که: اوست رسول من که به دست خود جهاد کند گفتار او با کردار و پنهان او با آشکار موافق است، می فرستم توریه تازه یعنی قرآن را، چشمهای کور و گوشهای کر و قلوب نادان را بدو بینا و شنوا و دانا می گردانم، و در آن نهاده‌ام عیون علم و حکمت و بهار قلوب را، خوشا او و امت او. گفت: الهی چیست اسم او و علامت او و ملک امت او چه قدر خواهد بود آیا او را ذریتی باشد؟ فرمود: تو را آگهی دهم اسم او احمد است و منتخب آل ابراهیم و برگزیده اولاد اسمعیل است، رویش چون ماه تابان و جبهه‌اش روشن و درخشان، بیشتر بر شتر سوار شود و هرگاه چشمش بخواهد، دلش بیدار باشد، او را برانگیزم در امتی که از علوم بی بهره باشند، و ملک او تا قیامت پاینده باشد و مولد او در مکه است زن فراوان کند و اولاد اندک دارد، نسل او از دختر معصومه اوست و از او دو بزرگوار آید که شهید شوند و نسل او از ایشان باشد، طوبی برای ایشان و دوستان ایشان است، و آنانکه زمان ایشان را دریابند و نصرت ایشان کنند. عرض کرد: طوبی چیست؟ خطاب رسید: درختی است در بهشت ساق و شاخ آن از زر و برگ آن از حله و ثمر آن چون پستان دختران دوشیزه از عسل شیرین تر و از مسکه نرمتر، و آب آن از تسنیم^۱ است اگر بچه کلاغی پرواز کند تا پیر شود بر فراز آن نرسد، و هیچ خانه در بهشت نیست جز اینکه شاخی از این درخت در آن خانه سایبان است.

مع القصة چون سخن بدینجا رسید و این کلمات به نهایت شد طریق مشاجره و مناظره مسدود افتاد و از برای سید و عاقب بر ردّ حارثه جای سخن نماند، ناچار از مجلس مشاورت برخاستند و به معبد خویش شتافتند. مردم نجران چون دانستند کار شوری به کران رفت به نزدیک ایشان آمدند و گفتند: اکنون باز نمائید که بنیان دین و شریعت را بر چه نهادید؟ در پاسخ گفتند: ما هنوز از آئین خود سر بر نتافته‌ایم و ترک شریعت عیسی نگفته‌ایم، شما نیز بر دین خویش باشید تا ما به سوی مدینه شویم، و حقیقت امر محمد قرشی را باز دانیم.

این بگفتند و بسیج سفر کردند، چهارده (۱۴) تن از نصارای نجران و هفتاد (۷۰) کس از بزرگان بنی حارث بن کعب تصمیم عزم دادند، عاقب و سید و ابوالحارثه

۱. تسنیم: آبی است در بهشت.

اسقف و ابوالحارث بن علقمه راه برگرفتند، کُز بن علقمه برادر ابوالحارث که از نجران به بیرون سفر کرده بود هم در این وقت از گرد راه برسید و با ایشان همراه شد. سید و عاقب پسران خود را که یکی صبغۃ المحسن و آن دیگر عبدالمنعم نام داشت با خود برداشتند، و زنان خود را که ساره و آن دیگر مریم نامیده می شد هم با خود کوچ دادند.

در عرض راه استری که کُز بن علقمه برنشسته بود بر سکندری آمد چنانکه بیم بود که او را دراندازد، کُز بن علقمه در خشم شد و گفت: تَعَسَّ الْأَبْعَدُ^۱ و از این نفرین روی سخن با رسول خدا داشت.

ابوالحارث گفت: بَلْ أَنْتَ تَعَسْت. تو هلاکت بادی و به سر درآئی.

کُز گفت: ای برادر این چه سخن است که با من می گوئی؟
گفت: سوگند با خدای که محمد رسول خداست و آن پیغمبر است که ما انتظار او می بردیم.

کُز گفت: پس چرا با او ایمان نمی آوری.

گفت: مخالفت قوم نتوانم کرد؛ زیرا که آنچه ما را داده اند و استانند، از این سخن محبت اسلام در دل کُز جای کرد. ابوالحارث راحله خویش براند و این کلمات همی گفت:

إِلَيْكَ تَعُدُّو قَلْبًا وَ ضَيْئُهَا
مُعْتَرِضًا فِي بَطْنِهَا جَنِينُهَا

مُخَالَفًا دِينَ النَّصَارَى دِينُهَا^۲

مع القصة مردم نجران با ثروتی به کمال و حشمتی شگرف طی مسافت همی کردند و بیشتر بر شتران برنشسته اسبهای خود را به جنیبت راندند.

و از آن سوی چون مراجعت فرستادگان رسول خدای به دراز کشید، پیغمبر فرمان کرد تا خالد بن الولید را با گروهی لشکریان به فحص حال ایشان طریق نجران گرفت؛ و در عرض راه با آن جماعت باز خورد و به اتفاق تا ظاهر مدینه براندند.
مردم نجران در بیرون مدینه فرود شدند و پاس شکوه و حشمت خویش را به

۱. تعس: به معنی هلاکت است. ابعد: خائن و دور از خیر را گویند.

۲. در حالی که از لاغری کمر بندش می جنبید به سوی تو می دود، گویی جنین در شکمش اعتراض می کند، و دین او مخالف دین مسیحیان است.

اثاثه سلطنت همی داشتند، پس سلب‌های سفری را از تن دور کردند و جامه‌های دیبا و صلیب‌های زیبا بر خود راست کردند و بر اسبهای تازی برنشستند و نیزه‌های خطی بگرفتند و ایشان مردمی جسیم و وسیم بودند، و با شکوهی تمام وارد مدینه شدند چنانکه مردم مدینه همی گفتند: ما جماعتی از ایشان بارونق‌تر ندیده‌ایم. بدین عظمت و مکانت عبور کرده به مسجد رسول خدای درآمدند.

از قضا این وقت هنگام نماز ایشان بود پس نخستین به نماز ایستادند و روی با جانب مشرق کردند، رسول خدای فرمود: کس زحمت ایشان نکند تا به روش خویش نماز بگزارند. بعد از نماز بر رسول خدای سلام دادند و پیغمبر جواب باز داد و روی مبارک بگردانید تا سه روز کار بدین‌گونه کردند و هر روز سلام دادند و از پیغمبر جواب نگرفتند و چندانکه در سخن الحاح پاسخ نشنیدند. ناچار از مسجد بیرون شده عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف را که از دیرباز الفتی داشتند از پی چاره به مشورت طلبیدند، و گفتند: رسول خدای ما را مکتوبی کرد و به کیش خویش دعوت فرمود، اکنون که ما حاضر شده‌ایم تا راه و رسم او را باز دانیم با ما سخن نکند.

ایشان در پاسخ تمهید رویت می‌داشتند ناگاه امیرالمؤمنین علی درآمد، همگان همدست از پی چاره حضرت او را اختیار کردند، و صورت حال را به عرض رسانیدند. امیرالمؤمنین فرمود: این زینتها را از تن دور کنید و جامه مسافران درپوشید یا سلب راهبان بگیرید، آنگاه بر پیغمبر درآئید.

ایشان چنان کردند و به حضرت رسول شتافته سلام دادند، پیغمبر جواب باز داد و فرمود: بدان خدای که به راستی مرا به خلق فرستاده که در کثرت نخستین چون این گروه به نزدیک من آمدند شیطان با ایشان بود.

پس آن جماعت را به اسلام دعوت کرد ایشان پذیرفتار نشدند و سخن به مناظره در انداختند و گفتند: ای ابوالقاسم ما صفت تو را از کتب انبیا مطالعه کردیم همه با تو راست آمد جز یک سخن.

فرمود: آن کدام است؟

گفتند: ما در انجیل دیده‌ایم پیغمبری که بعد از مسیح می‌آید مسیح را تصدیق کند، و تو او را تکذیب می‌کنی و او خداوند است و تو اش بنده می‌خوانی.

پیغمبر فرمود: من او را به پیغمبری تصدیق دارم لکن او را بنده خدا می دانم. گفتند: بنده خدا چگونه می تواند کار خداوند کرد نه آخر او مرده زنده کرد و کور مادرزاد را بینا ساخت، و مبروص را شفا داد و از مکنون قلوب و پوشیده ضمیر آگهی داشت، و جز خدای هیچ کس را بدین کارها دسترس نیست یا آن کس که پسر خدا باشد.

پیغمبر فرمود: این جمله به دست عیسی رنگ می بست لکن به اذن خدا بود و او نیز بنده خدا بود، و هرگز عیسی از بندگی خدا عار نداشت، نه آخر دانسته اید عیسی را گوشت و پوست بود می خورد و می آشامید، این همه صفت مخلوق است و خداوند از این جمله منزّه و مبرّاست. گفتند: ما را بنما که کسی مانند عیسی بی پدر متولد شده باشد.

فرمود: با قدرت خداوند هیچ کاری مشکلتر و آسانتر از دیگر کار نیست، و نیز عجیب تر از کار عیسی خلقت ابوالبشر است که بی پدر و مادر به وجود آمد و این آیت بر ایشان قرائت کرد: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^۱ یعنی: داستان عیسی نزد خداوند چون داستان آدم است که خدایش از خاک آفرید و او را گفت بباش پس موجود شد.

بالجمله چندانکه در میانه سخن رفت هیچ مفید نیفتاد و مردم نجران همچنان بر عقیدت خویش بودند و گفتند: ما از دین خویش برنگردیم و اگر خواهی با تو از در مباحله بیرون شویم تا هر که بر کذب باشد او را عذاب عاجل فروگیرد.

چون سخن بدین جا رسید خداوند این آیت مبارک فرستاد: **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**^۲ یعنی: اگر با تو که محمدی مجادله کنند پس از آنکه آنچه حق است به سوی تو آمده است، بگو بیائید تا ما بخوانیم پسران خود و شما بخوانید پسران خود را و همچنان ما زنهای خود را بخوانیم و شما زنان خود را؛ و نیز ما بخوانیم کسانی را که منزلت جان ما دارند و شما کسانی را که منزلت جان شما دارند، آنگاه نفرین کنیم و بگردانیم لعنت خدای را بر دروغگویان.

چون جبرئیل این آیت مبارک را بیاورد پیغمبر بر مردم نجران قرائت کرد و فرمود:

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

خداوند مرا اذن مباحله داد و فرمان کرد که اگر شما بر آن باشید با شما مباحله کنم. گفتند: نیکو باشد فردا ما حاضر می شویم و با شما مباحله می کنیم، سخن بر این نهادند.

پس سید و عاقب با مردم خود به منازل خویش که در ظاهر مدینه داشتند مراجعت کردند، و این وقت هرکس سخنی گفت، بعضی گفتند: محمد سخن بر آن گذاشت که صدق و کذب امر خود را به نیروی مباحله بر شما ظاهر کند، اکنون نگران باشید اگر فردا با تمامت اصحاب بیرون شد و با جلالت و جماعت حاضر گشت بیم نکنید که این روش پادشاهان است، و اگر عددی خاضع و خاشع با خود آورد بهره‌زید که این کار انبیاست، چه همیشه برگزیدگان خدا اندک باشند.

و از آن سوی رسول خدا بفرمود: میان دو درخت را پاک بروفتند، و روز دیگر عبائی سیاه که پود و تارش بس رقیق بود از فراز درخت مظلله^۱ ساختند.

و از آن سوی سید و عاقب برسیدند و پسران خود صبغة المحسن و عبدالمنعم را بیاوردند و زنان خود ساره و مریم را نیز حاضر ساختند، و نصاری تجران و سواران بنی حارث با سلبهای نیکو انجمن گشتند و مردم مدینه نیز با علمها و زینتها درآمدند که پایان کار را نگران شوند. اما رسول خدای در حجره خویش بود تا آفتاب بالا گرفت، آنگاه دست علی را گرفته از حجره بیرون شد و امام حسین با امام حسن علیهما السلام را از پیش روی روان ساخت، و فاطمه علیها السلام از دنبال بدین گونه طی مسافت کرده به کنار آن درختان آمدند و در زیر عبا بایستادند.

این وقت رسول خدای این آیت قرائت کرد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**^۲. آنگاه پیغمبر کس به سید و عاقب فرستاد که: هم اکنون از بهر مباحله حاضر شوید که من حاضرم.

ایشان نیز نزدیک شدند، و گفتند: یا ابوالقاسم با کدام کس با ما مباحله می کنی؟ فرمود: با بهترین اهل زمین و نیکوترین جهانیان نزد خدای؛ زیرا که از خدای بدین مأمورم و اشارت به آل عبا کرد.

۱. مظلله: سایبان.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳: خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و چنانکه باید و شاید شما را پاک سازد.

سید و عاقب را از دیدار پیغمبر و نظاره آل عبا هول و هربی بزرگ بگرفت، چنان که چهره ایشان زرد گشت، قدرت قبول و نیروی اقدام از ساحت وجود ایشان زایل شد، لاجرم برای مشاورت به میان مردم خود مراجعت نمودند.

گُرز بن علقمه که انتهاز فرصت می برد، چون دید حال سید و عاقب دیگرگونه گشت و آثار خوف و خشیت در خاطر ایشان راه کرد، پای پیش گذاشت و دست ایشان را گرفته فرا پس کشید و گفت: هان ای پیشوایان قوم و دانایان قبیله لختی به هوش باشید و در خاتمت این امر که جز وخامت و ندامت چهره ننماید نیک نگران شوید و از در لجاج و مرء خود را و جهانی را عرضه هلاک و دمار مدارید، مگر ندانسته‌اید هر قوم مباحله پیغمبری را به مساهله شمردند در زمان پایمال هلاک شدند، و همچنان از کتابهای آسمانی شما دانسته‌اید که محمد همان پیغمبر است که همه انبیا بشارت او داده‌اند و صفت اهل بیت او گفته‌اند، چرا اکنون دیده نمی‌گشائید و نگران نمی‌شوید، اینک آثار بلا و طلیعه غضب از شش سوی دیدار می‌کنید، مگر نمی‌بینید که آفتاب دیگرگون شده و درختان نگون گشته از هول عذاب دانه در حوصله مرغها گذاخته و بالها بر زمین می‌گسترند، پاره‌های ابر سیاه را نگران باشید که با سورت تابستان پدیدار شده، و این دود سیاه جهان را کران تا کران فروگرفته گوش فرا جبال دارید که اعداد زلزال را طپیدن همی دارد، هان و هان نیک بنگرید که اینک محمد و اهل بیت اوست که دست به دعا برداشته، و انتظار همی برند که شما قبول نفرین کنید، شما را می‌آگاهانم اگر یک سخن گویند از ما نشان نماند، و تمامت نصاری نابود و ناچیز گردند.

چون سخن بدین جا رسید، سید و عاقب این همه آیات که گُرز بن علقمه برشمرد به زیادت مشاهدت کردند، در اقدام ایشان لغزش افتاد و اندام ایشان را لرزش بگرفت، چنان که خواستند از هوش بیگانه شد.

این وقت گُرز بن علقمه گفت: اکنون اگر مسلمانی گیرید در دو جهان کامروا باشید، اما اگر این تعب در طلب دنیا از طریق خرد و رویت به یک سوی شدید و بی‌خردانه با محمد ساز مباحله نهادید، و خود را در جهان علامتی کردید، چنانکه در روزگاران دراز از شما داستانها زنند، و قصه شما را افسانه‌ها کنند؛ و همچنان شما را آگهی می‌دهم که چون پیغمبران آهنگ کاری کنند سامت و ملامت خاطر ایشان را

خسته نکند، و دست باز ندارند تا آن کار را به پای نبرند، اینک محمد است که در برابر یزدان ایستاده است، زود بشتابید و او را از آهنگ مباحله بازدارید، و سخن از در مصالحت و مسالمت دراندازید؛ و این از بهر شما زیانی نباشد، کار شما با قوم یونس مشابیهتی دارد، چنانکه قوم یونس چون آثار عذاب را نگران شدند به توبت و انابت گرائیدند شما نیز طریق توبت و انابت گیرید.

سید و عاقب سخنان او را بسنجیدند همه را پخته و سخته دیدند. گفتند: اکنون نیکو آن است که تو نزدیک پیغمبر شوی و قانون ضراعت پیشه سازی و علی علیه السلام را به شفاعت برانگیزی باشد که خاتمت این امر به مسالمت پیوسته گردد.

پس کُرز بن علقمه بی درنگ آهنگ حضرت پیغمبر کرد و حاضر حضرت شد و عرض کرد: السّلام علیک یا رسول الله، و نخست کلمه توحید بگفت و مسلمانی گرفت، آنگاه عرض کرد که: یا رسول الله مردم نجران از اقدام در امر مباحله پشیمانی گرفته‌اند و اینک خواستار عفو و بخشایش‌اند.

پیغمبر فرمود: نیکو باشد، اکنون مسلمانی گیرند تا آنچه مسلمانان راست نیز ایشان را باشد.

عرض کرد: سر به الام درنیاورند.

فرمود: پس ساخته جنگ شوند و فیصل امر را به زبان شمشیر حواله کنند تا هر که خدای خواهد برکشد.

گفت: ایشان را نیروی جنگ و قوت مقاتلت با شما نیست إلا آنکه کار به مصالحت و مسالمت اندازند و جزیت بر ذمت بندند.

رسول خدای، علی علیه السلام را فرمود: تا با ایشان کار مصالحت به پای برد و گفت: آنچه تو اختیار کنی پذیرفته من است.

پس امیرالمؤمنین به نزدیک ایشان آمد شرائط صلح و وجوه ذمت را برگردن ایشان حمل داد، و تقریر یافت که هر سال دو هزار (۲۰۰۰) جامه نفیس و هزار (۱۰۰) مثقال زر سرخ نیمی در محرم و نیمی را در شهر رجب تسلیم دارند؛ و مقرر است که هر جامه را چهل (۴۰) درهم بها باشد، و رسولان پیغمبر را نیکو بدارند و میزبان باشند.

و هم گفته‌اند: به شرط بود که سی (۳۰) سراسب و سی (۳۰) نفر شتر و سی

(۳۰) زره و سی (۳۰) نیزه بدهند، و رسول خدای فرمود: اگر مسلمانان را حاجت افتد هم بدین شمار این اشیا را به مستعار بدهند، و از طلب ربح و ربا پرهیز کنند. بدین گونه کار صلح بساز کردند و بر پاره دیباج این شرایط را نگار داده جماعتی از اصحاب گواهی خویش را بر آن بیافته خط و خاتم نهادند، و مردم نجران آن مکتوب را مضبوط نمودند.

آنگاه امیرالمؤمنین ایشان را به حضرت رسول آورد و ضراعت ایشان را از در شفاعت باز نمود. پیغمبر فرمود: اگر با من و این چند تن که در زیر عبا بودند مباحله می کردید به صورت قرده و خنازیر برمی آمدید، و این وادی بر شما آتش می ریخت و مرغان از درختان شما فرار می جستند، و اگر نه عرضه دمار می گشتند و یک سال تمام سپری نمی شد که تمام نصاری نابود و ناچیز می گشت؛ و این مباحله در سال دهم هجری روز بیست و چهارم ذیحجه بود و جماعتی روز بیست و پنجم ذیحجه گفته اند.

مع القصة این هنگام مردم نجران رخصت انصراف یافته آهنگ مراجعت کردند، رسول خدای با ابوالحارث فرمود: چنان می نگرم که چون به منزل شوی از خواب بیگانه گردی و واژونه پالان بر شتر بندی. ابوالحارث چون به منزل شتافت سخن پیغمبر را گوش کرد و او را اضطرابی بگرفت که ترک خواب بگفت، پس برخاست و پالان بر شتر بست و پس پالان را فرا پیش کرد و پیش پالان را بر عجز شتر نهاد، در این وقت سخن رسول خدای را به یاد آورد و در این شگفتی کلمه بگفت و مسلمانی گرفت.

گویند: چون مردم نجران آهنگ مراجعت کردند از رسول خدای خواستار شدند که مردی امین به حکومت ایشان نصب دارد تا در میان آن جماعت به عدالت فرمان کند. فرمود: در نصف آخر روز حاضر شوید تا چنان کنم.

بعد از نماز ظهر حاضر شدند؛ و پیغمبر در میان اصحاب نگران بود تا کسی را اختیار کند، عمر بن الخطاب همی خویش را نمودار می داشت و گردن برمی افراخت باشد که او را گزیده دارند. پیغمبر، ابو عبیده بن الجراح را به حکومت ایشان برگماشت تا با آن جماعت راه برداشت، بعد از پیغمبر نیز این صلحنامه در میان ایشان استوار بود و ابوبکر بدین گونه کار می کرد؛ و در زمان حکومت عمر

بعضی از قواعد آن دیگرگونه شد و از پس او ملوک دیگر آن شرایط را یک باره محو و منسی داشتند.

بالجمله چون این کارها پرداخته شد رسول خدای با اهل خود باز مدینه گشت و به مسجد درآمد، در این وقت جبرئیل فرود شد و گفت: خدایت سلام می‌رساند که بنده من موسی به اتفاق هارون و فرزندان هارون با قارون طریق مباحله سپرد، و او را به اهل و مال او را و یاوران او را زمین به دم درکشید، سوگند یاد می‌کنم به عظمت خود ای احمد اگر تو با اهل خود مباحله می‌کردید با اهل زمین و جمیع خلایق، هر آینه آسمانها پاره پاره و کوهها زیر و زیر می‌شد و زمین فرو می‌رفت و قرار نمی‌گرفت؛ مگر آنکه مشیت من بر خلاف آن قرار می‌گرفت.

پس رسول خدای سجده شکر بگذاشت و دست برداشت چنانکه سفیدی زیر بغل مبارکش نمودار گشت، و سه کَرْت فرمود: شُكْرًا لِلْمُنْعِمِ.

همانا ز مخشری و بیضاوی و فخر رازی و بسیار کس از علمای اهل سنت گواهی داده‌اند به همین دلیل مباحله که علی و فاطمه و فرزندان او بعد از پیغمبر از تمام اهل روی زمین بهترند؛ و مکشوف می‌شود که حسنین فرزندان پیغمبر بوده‌اند چه خدای در ابنائنا فرمود: و علی اشرف از سایر انبیا و تمام صحابه است چه انفسنا فرمود: و نفس پیغمبر البته اشرف موجودات است.

وفات باذان و

سفر علی علیه السلام به یمن

و هم در این سال باذان که حکومت یمن داشت - چنانکه در جای خود مرقوم شد - وداع جهان گفت، و رسول خدای مملکت او را چند بخش کرد و بخشی را با پسر او شهریاران بن باذان تسلیم داد، و بخشی را به عامر بن شهر همدانی و ناحیتی را به ابوموسی اشعری و پاره‌ای را به علی بن امیه گذاشت، و معاذ بن جبل را در دو بلده یمن و اراضی خضرموت حکومت داد. وَ قَالَ لَهُ:

يَا مَعَاذُ إِنَّكَ تَقْدِمُ عَلَى قَوْمِ أَهْلِ كِتَابٍ وَإِنَّهُمْ سَأَلُوكَ عَنْ مَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لِإِلَهِ الْإِلَهِاتِ وَإِنَّهَا تَخْرُقُ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ

وَجَلَّ لِاتَّحَجُّبُ دُونَهُ مَنْ جَاءَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ مُخْلِصاً بِكُلِّ ذَنْبٍ.
 فَقَالَ: أَرَأَيْتَكَ مَا سُئِلْتُ عَنْهُ فَأَخْتَصِمَ إِلَيَّ مِمَّا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَمْ أَسْمَعْ مِنْكَ
 سُنَّةً. فَقَالَ: تَوَاضَعُ لِلَّهِ يَزْفَعُكَ، وَ لَا تَفْضِيزَنَّ إِلَّا بِعِلْمٍ، فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ أَمْرٌ فَسَلْ
 وَ لَا تَسْتَخِيهِ وَ اسْتَشِرْ ثُمَّ اجْتَهِدْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ يَعْلَمُ مِنْكَ الصَّدَقَ يُوفِّقُكَ
 فَإِنَّ التَّبَسُّعَ عَلَيْكَ فَقِفْ حَتَّى تُثَبِّتَهُ أَوْ تَكْتُبَ إِلَيَّ فِيهِ وَ اخْذِرِ الْهَوَى فَإِنَّهُ
 قَائِدُ الْأَشْقِيَاءِ إِلَى النَّارِ وَ عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ.

فرمود:

ای معاذ همانا به سوی جماعتی از اهل کتاب سفر می کنی که از
 کلیدهای بهشت پرسش می کنند، ایشان را آگهی بخش و بگوی کلید
 بهشت کلمه لا اله الا الله است، هر که توحید خویش را به تقریر این سخن
 استوار کند رستگار باشد، چه این کلمات تمامت استار و حجب را
 خرق کند و پرده های شک و ریب را بردراند تا آنگاه که خداوند
 خویش را ملاقات فرماید؛ و در روز رستخیز در میان او و خداوند هیچ
 غش و غشاوه حایل و حاجز نگردد.

معاذ عرض کرد که: اگر امری بر من عرضه کنند که حکم آن را در
 قرآن مجید شناختن نیارم، و از فرمان تو نیز یاد ندارم کار بر چگونه
 کنم؟ فرمود: در حضرت یزدان از در زاری و ضراعت باش تا
 خداوندت از خذلان جهل برکشد؛ و هرگز تا امری بر تو چون ستاره
 روز روشن نگردد از در حکومت سخن مکن، و اگر کار مشکل افتاد از
 فحوص و پرسش حیا مکن و طریق استشارت و اجتهاد فرو مگذار؛
 چون از در صدق و سداد باشی خداوند باب علم را بر تو مفتوح دارد،
 و اگر امری بر تو پوشیده ماند که کشف آن نتوانی کرد باش تا بر تو
 روشن گردد و اگر نه به سوی من مکتوب کن تا تو را آگهی فرستم، و از
 پیروی هوا و هوس بپرهیز که هوا و هوس کشاننده مردم است به
 جهنم، و پیوسته با مردم به رفق و مدارا کار می کن.

بالجمله چون صاحب «بحار الانوار» حشره الله تعالی مع الائمة الابرار در مسائل
 شرعیه تتابع اخبار را استوار می دارد و اجتهاد در احکام را معتبر نمی شمارد، از پس

این حدیث چنین می‌فرماید: هَذَا الْخَبْرُ حُجَّتُهُمْ فِي الْإِجْتِهَادِ وَأَنْتَ تَرَى عَدَمَ صِرَاحَتِهِ فِيهِ، فَإِنَّهُ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ السَّعْيُ فِي تَحْصِيلِ مَذْرُوكِ الْحُكْمِ مَعَ أَنَّ الْخَبْرَ ضَعِيفٌ تَفَرَّدُوا بِرِوَايَتِهِ. یعنی: مجتهدین در عمل اجتهاد این حدیث را سند خویش دانند و حال اینکه این خبر تصریح به اجتهاد نیست؛ بلکه تواند بود که از لفظ اجتهاد سعی در تحصیل علم به مجهول باشد، و نیز این خبر قوتی ندارد و از اخبار متقنه نباشد.

اکنون بر سر سخن رویم.

بعد از معاذ بن جبل همچنان رسول خدای خالد بن سعید العاص و عمرو بن حزم و زیاد بن لبید البیاضی را هریک در اراضی یمن حکومتی بداد، و عکاشه بن ثور را به سکاسک^۱ و سکین^۲ فرستاد و فرمان کرد تا هریک ایشان در قسمت خویش حکومت کنند.

سفر علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی یمن

و از پس آن علی علیه السلام را فرمان کرد تا با سیصد (۳۰۰) تن از ابطال رجال سفر یمن فرماید، و از بهر او لوائی بست و همچنان به دست خود دستار بر سر علی استوار فرمود، و علاقه نزدیک به اندازه شبری از پیش روی و علاقه از پس سر بگذاشت. پس علی با مردم خویش در محله قبا لشکرگاه کرد و پیغمبر به مشایعت آن حضرت حاضر لشکرگاه گشت؛ و فرمود: یا علی تو را سفر می‌فرمایم و بر حرمان تو افسوس می‌دارم، برو تا به اراضی یمن و تا اهالی آن مملکت با تو از در مبارزت بیرون نشوند طریق مقاتلت مسپار؛ و ایشان را به کیش مسلمانی بخوان، اگر بپذیرفتند اقامت صلاة بر ایشان فرض کن و بفرمای تا صدقات اموال خویش را بر مساکین مردم خود بذل کنند.

علی عرض کرد: یا رسول الله مرا به مملکت گروهی از اهل کتاب می‌فرستی و

۱. سکاسک: قبیله‌ای است در یمن. ۲. سکین به تصغیر: طایفه‌ای از عرب است.

حال آنکه جوایم و هرگز قضا نکرده‌ام و محاکمه نفرموده‌ام.
پیغمبر دست بر سینه علی نهاد و فرمود: **اللَّهُمَّ ثَبِّتْ لِسَانَهُ وَاهْدِ قَلْبَهُ** و به روایتی
فرمود: **اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ سَدِّدْ لِسَانَهُ**. فرمود: زود باشد که خدا هدایت و ارشاد را در
خلق به دست تو کمال بخشد و زبان تو را به القای کلمه حق استوار کند. ای علی
چون دو کس نزد تو حاضر شوند باید که میان ایشان قضائی نرانی و سخن خصم را
نیز اصفا فرمائی، این نیکوتر از آن است که بر تو روشن که حکم حق چیست.
علی فرماید: از آن پس در هیچ محاکمه مرا شک نیفتاد چنان که رسول خدای
فرمود: **أَفْضَاكُمْ عَلِيٌّ بَعْدِي**.

بالجمله هنگام وداع، پیغمبر با علی فرمود: **وَاللَّهِ أَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلِيَّ يَدَيْكَ رَجُلًا**
وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرُبَتْ وَ لَكَ وَ لَأُتَى يَا عَلِيُّ. یعنی: سوگند
با خدای که اگر یک مرد را خدا به دست تو هدایت کند بهتر است از برای تو از آنچه
آفتاب بر آن می‌تابد و غروب می‌کند و تو امام اوئی، و نیز فرمود یا علی چون به فراز
عقبه اُفَيق^۱ رسیدی بگو به بانگ بلند: **يَا شَجَرًا يَا مَدْرًا يَا ثَرِيًّا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَقْرَأُكُمْ**
السَّلَامُ.

چون این کلمات به پای رفت، علی با مردم خود طی مسافت کرده بعد از ورود
به اراضی یمن لشکریان را در آن نواحی به چند بخش فرمود و هر بخشی را برای
تاخت و تاراج جماعتی از مشرکین مأمور داشت، پس هر فوجی به جانبی از اراضی
یمن تاختن برد و غنیمتی فراوان به دست کرده به لشکرگاه پیوست.

براء بن عازب گوید: من در آن سفر ملازمت رکاب علی عليه السلام داشتم چون به
اراضی یمن رسیدیم و مردم حَمْدَان^۲ از رسیدن علی آگهی یافتند: **مُشْرِعُونَ أَسِنَّتَهُمْ**
مُتَنَكِّبُونَ قَسِيَّتَهُمْ شَاهِرُونَ أَسْيَافَهُمْ [یعنی]: نیزهای خطی را به دست کرده و کمانهای
چاپی را از پس پشت انداخته و شمشیرهای هندی را کشیده ساخته و پذیره جنگ
شدند.

چون علی عليه السلام ایشان را دیدار کرد بانگ برداشت و به آواز فرمود: **يَا شَجَرًا يَا مَدْرًا**

۱. اُفَيق: قریه‌ای است نزدیک حوران.

۲. گاهی با املای همدان. حمدان: قبیله‌ای معروف و ممتاز بودند به دوستی علی بن ابی طالب
علیه السلام.

یا ثریٰ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ یَقْرَؤُکُمْ السَّلَامُ. [یعنی]: ناگاه از هر درختی و کلوخی و قطعه زمینی جداگانه به یک بار بانگ برخاست که بر محمد و بر تو سلام باد. مردم چون این بدیدند چنان بلرزیدند که حربه‌ها از دست ایشان بریخت.

بالجمله هر دو گروه با هم نزدیک شدند و زمین جنگ تنگ افتاد، پس علی علیه السلام چون نماز بگذاشت، صف مقاتلت راست کرد و اسب برجھاند و به میان میدان تاختن کرده، بانگ برداشت و فرمان رسول خدای بر ایشان بگذاشت. آن جماعت بعد از اصغای کلمات علی علیه السلام به یک بار آهنگ مسلمانی کردند و کلمه بر زبان راندند، پس علی صورت حال را به حضرت رسول مکتوب کرد، پیغمبر سجده شکر بگذاشت آنگاه فرمود: السَّلَامُ عَلٰی حَمْدَانَ.

گویند: بعد از آنکه مردم آن اراضی مسلمانی گرفتند، علی علیه السلام فرمود: آن غنایم که لشکر فراهم کرده بود برهم نهادند و بُرَيْدَةَ الْحُصَيْبِ را فرمان کرد تا حافظ و حارس آن غنایم باشد. از پس این واقعه جماعتی از اهالی آن بلده از کیش مسلمانی سر برتافتند و طریق ارتداد گرفته ساخته جنگ شدند، و صف مقاتلت راست کردند. علی علیه السلام در مبارزت با ایشان ناچار گشت و رده برکشید و لوای جنگ را به مسعود بن سنان سلمی سپرد.

چون از دو سوی مردان جنگ روی در روی شدند از قبیله مذحج مردی که خلاف نام داشت اسب برجھاند و به میدان نبرد درآمده هم‌آورد طلبید. از سپاه مسلمان آشود خُزاعی بیرون شده با خلاف مصاف داد و او را با تیغ بگذرانید، از پس او علی علیه السلام خویشتن اسب بزد و به میدان آمد و بر یمین و شمال حمله برد و نزدیک به بیست (۲۰) تن از ابطال رجال را بهرهٔ هلاکت ساخت، نیروی مقاومت از دشمنان برفت و طریق هزیمت گرفتند.

امیرالمؤمنین لختی از دنبال ایشان بشتافتند و دیگر باره آغاز پند و موعظت فرمود، این کَرَّت هم گروه از درزاری و ضراعت بیرون شدند، و طریق توبت و انابت گرفتند و عرض کردند: اکنون اگر فرمان کنی با دشمنان دین جهاد کنیم و صدقات خویش را حاضر کردند. پس علی علیه السلام خمس اموال را به یک سو نهاد و ابورافع را به حراست بازداشت و آنچه بیرون خمس بود بر لشکریان قسمت فرمود.

و نیز گفته‌اند که: برحسب فرمان پیغمبر، خالد [بن] ولید از آن پیش که علی سفر

یمن کند به آن اراضی شتافت و غنیمت فراوان به دست کرد، و آنگاه که علی علیه السلام مأمور شد، رسول خدای فرمود: آن غنایم را از خالد مأخوذ دارد. پس علی برفت و آن غنایم را بگرفت و خمس آن را به یک سوی کرد و از میان سبایا کنیزکی را که جمال نیکو داشت از بهر خویش اختیار کرد، و با او مصاحبت فرمود.

بُرَیْدَةُ الْحُصَيْبِ گوید که: من در آن جیش بودم و خصمی من با علی قوتی به کمال داشت، پس با خالد گفتم: هیچ نمی بینی که این مرد چه می کند؟ پس روی با علی کردم و گفتم: یا اباالحسن این چیست؟ فرمود: این کنیزک در بخش خمس افتاد و در سهم آل محمد درآمده و اینک بهره آل علی گشت.

بُرَیْدَةُ گوید: کردار علی بر خالد بن ولید دشوار آمد پس مکتوبی از بهر رسول خدا کرده، بُرَیْدَةَ را سپرد و فرمود: از پیش روی تاختن کن، و رسول خدای را آگهی ده که علی در خمس غنایم خیانت کرده و دختری را برای خود اختیار فرمود.

بریده به مدینه آمد و نخستین عمر بن الخطاب را دیدار کرد و این قصه بگفت. عمر گفت: دور نیست که رسول خدای را از بهر فاطمه دختر خود غیرت بجنبند و این کار بر وی گران افتد. بُرَیْدَةَ قویدل شده به حضرت رسول آمد و مکتوب خالد را بداد. پیغمبر را از قرائت آن نامه آثار غضب پدیدار گشت، بُرَیْدَةَ عرض کرد که: اگر مردم در تصرف غنایم این گونه دست برند غنیمت مسلمانان به هدر شود.

پیغمبر فرمود: وَيْحَكَ يَا بُرَيْدَةُ أَعَدْتِ نِفَاقًا إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَجِلُّ لَهُ مِنَ الْفَيْءِ مَا يَجِلُّ لِي، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَيْرُ النَّاسِ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ خَيْرٌ مَنْ أَخْلَفَ بَعْدِي لِكَافَّةِ أُمَّتِي، يَا بُرَيْدَةُ إِحْذَرِي أَنْ تُبْغِضَ عَلِيًّا فَيُبْغِضَكَ اللَّهُ. یعنی: وای بر تو ای بُرَیْدَةَ آیا منافق شده ای همانا برای علی حلال است از غنائم آنچه از برای من حلال است؛ همانا علی بهتر است از برای تو و قوم تو از جمیع مردم، و بهتر است از هر که پس از من بماند برای جمیع امت من، ای بُرَیْدَةَ حذر کن از دشمنی علی اگر علی را دشمن داری خدایت دشمن دارد.

بریده می گوید: آرزو کردم که این وقت به زمین فرو شوم، از خجالت گفتم: پناه می برم به خدا از غضب خدا و غضب رسول خدا، یا رسول الله طلب آمرزش کن برای من که از این پس علی را هرگز دشمن ندارم، و در حق او جز نیکوئی نگویم. پس پیغمبر از بهر من استغفار کرد. لکن این سخن در نزد راقم حروف استوار نیست

زیرا که نتواند بود چندانکه فاطمه علیها السلام زنده باشد امیرالمؤمنین با هیچ زن هم بستر گردد.

اما در «مسند» احمد بن حنبل و جز او از بُرَیْدَةَ الْحُصِیْبِ بدین گونه حدیث کنند: قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ بَعْثَيْنِ عَلَيَّ أَحَدُهُمَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ عَلِيٌّ الْآخِرُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فَقَالَ إِذَا التَّقِيْتُمْ فَعَلَيَّْ عَلَى النَّاسِ وَإِذَا افْتَرَقْتُمْ فَكُلٌُّ وَاحِدٌ مِنْكُمَا عَلَيَّ جُنْدِيهِ. قَالَ فَلَقِينَا بَنِي زَبِيدٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَاتَلْنَا وَ ظَهَرَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيَّ الْمُشْرِكِينَ، فَقَتَلْنَا الْمُقَاتِلَةَ وَ سَبَبْنَا الذَّرِيَّةَ وَ أَصْطَفَى عَلِيٌّ مِنَ السَّبِيِّ امْرَأَةً لِنَفْسِهِ، قَالَ بُرَيْدَةُ وَ كُنْتُ بَعَثَنِي خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ يُخْبِرُهُ بِذَلِكَ، فَلَمَّا آتَيْتُ النَّبِيَّ رَفَعْتُ الْكِتَابَ فَقَرَى عَلَيْهِ فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا مَكَانُ الْعَائِدِ بِكَ بَعَثْتَنِي مَعَ رَجُلٍ وَ أَمَرْتَنِي أَنْ أَطِيعَهُ فَقَدْ بَلَغْتُ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَقْعُ فِي عَلِيٍّ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.

به روایت احمد بن حنبل نیز مکشوف افتاد که رسول خدای بر بُرَیْدَةَ خشم کرد و فرمود: علی از من است، و من نیز از علی هستم، بعد از من ولی شما اوست و اولی به تصرف است در اموال و انفس شما.

بالجمله بُرَیْدَةَ گوید: از آن پس علی را از همه کس بیشتر دوست داشتم. در خبر است که یک روز در یمن اسبی رها شد و تنی را با لگد مقتول ساخت، خونخواهان مقتول، خداوند اسب را گرفته به نزدیک امیرالمؤمنین آوردند و طلب خونبها کردند. چون مکشوف افتاد که در رها شدن اسب جنایتی بر خداوند اسب نیست، علی علیه السلام فرمود: ذمّت وی مشغول دیت نباشد. این سخن بر خونخواهان مقتول گران آمد و شکایت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند: خون ما را علی هدر ساخت.

قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ عَلِيًّا لَيْسَ بِظَلَامٍ وَ لَمْ يَخْلَقْ عَلِيٌّ لِلظُّلْمِ وَ إِنَّ الْوَلَايَةَ مِنْ بَعْدِي لِعَلِيِّ وَ الْحُكْمُ حُكْمُهُ وَ الْقَوْلُ قَوْلُهُ، لَا يُرَدُّ حُكْمُهُ وَ قَوْلُهُ وَ وِلَايَتُهُ إِلَّا كَافِرٌ، وَ لَا يُرْضَى بِحُكْمِهِ وَ وِلَايَتِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ. فرمود: علی ظالم نیست و از برای ظلم خلق نشده است، همانا بعد از من ولایت خاص علی است؛ حکم، حکم او و فرمان، فرمان اوست، پس از فرمان او بر نمی تابد مگر کافر و حکم او را گردن نمی نهد مگر مؤمن. چون این کلمات بشنیدند عرض کردند: یا رسول الله ما به حکم علی رضا دادیم. فرمود: توبه

شما از آنچه گفتید جز این نتواند بود.

اسلام کعب الاحبار

در روزگاری که علی علیه السلام در یمن اقامت داشت کعب الاحبار^۱ که از علمای یهود بود صیت فضایل آن حضرت را از دور و نزدیک اصفا نمود، تصمیم عزم داد که در حضرت امیرالمؤمنین حاضر شده مکانت و فضیلت آن حضرت را به میزان عقل برسنجید و آئین او را نیک بازداند، پس با یک تن از علمای یهود حاضر مجلس امیرالمؤمنین گشت و به استماع کلمات آن حضرت گوش فراداشت، این وقت علی علیه السلام مردم را از در پند و اندرز مخاطب داشته انشای خطبه می فرمود و این کلمه بر زبان مبارکش گذشت: **وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَبْصُرُ بِاللَّيْلِ وَ لَا يَبْصُرُ بِالنَّهَارِ**. یعنی: بعضی از مردم در شب بیننده اند و در روز نابینا باشند.

کعب الاحبار گفت: سخن به صدق کرد.

و باز فرمود: **وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يَبْصُرُ بِاللَّيْلِ وَ لَا يَبْصُرُ بِالنَّهَارِ**. کعب الاحبار گفت: سخن به راستی کرد.

همچنان فرمود: **مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ**. یعنی: هر که به دست کوتاه عطا کند به دست دراز عطا داده شود.

دیگر باره کعب تصدیق کرد.

آن عالم جهود که با کعب بود برآشفته و گفت: چند تصدیق سخنی کنی که هنوز مشتبه باشد؟

کعب گفت: صدق این کلمات پوشیده نیست، همانا آنکه به شب بینا و در روز اعمی است، آن کس است که اول به کتاب مؤمن گشت و در آخر انکار نمود، و آنکه نه در شب بیناست و نه روز، آن کس است که هیچ وقت به کتاب ایمان نیاورد. و نیز این معنی روشن است که هر کس در راه خدا صدقه داد خداوند به زیادت از آتش

۱. کعب: مجد و شرف. احبار جمع حبر است که لقب علمای یهود است.

عطا فرماید.

در طی این سخن سائلی برسید و از کعب چیزی بخواست، کعب حله‌ای که بر فراز جامه داشت او را عطا کرد، بر خشم آن عالم جهود بیفزود که چرا کعب به نصیحت امیرالمؤمنین علیه السلام این عطا کرد.

پس برخاست و طریق سرای خویش گرفت، از پس او زنی پیش آمد و گفت: کیست که راحله مرا بستاند و راحله خود را به عوض دهد؟

کعب گفت: چیزی بر آن بیفزای تا من در این امر اقدام کنم، آن زن حله‌ای که با خود داشت بر شتر خویش بیفزود، پس کعب شتر لاغر او را با حله بگرفت و شتر فریه خویش را بداد و آن حله را درپوشید و سوار شده از دنبال آن عالم جهود بشتافت؛ و چون او را دیدار کرد گفت: مَنْ يُعْطِي بِالْيَدِ الْقَصِيرَةَ يُعْطَى بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ.

و از پس آن کعب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و خواستار شد تا از خصال پیغمبر بر او لختی برشمرد، علی لختی شمردن گرفت، این وقت کعب تبسمی نمود. علی علیه السلام پرسش فرمود که: این خنده از چه در بود؟ عرض کرد: آنچه در کتب سالفه خوانده‌ام با صفات محمد راست آید.

آنگاه به دست علی مسلمانی گرفت و احکام شرعیه بیاموخت، و در یمن اقامت نموده به آموزگاری مردم پرداخت، و در زمان حکومت عمر بن الخطاب به مدینه آمد و به روایتی آن هنگام که عمر سفر ایلیا^۱ کرد کعب الاحبار از یمن کوچ داده در اراضی شام بدو پیوست.

اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از خوارج

مقرر است که در آن ایام که علی علیه السلام متوقف یمن بود، مقداری زر خالص به حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد، پیغمبر میان چهار (۴) کس بخش کرد. بخشی عیینة بن حصن فزاری را داد و بخشی أقرع بن حابس را و بخشی زیدالخیل بن مهلهل و بخشی علقمة بن علاثة عامری را عطا فرمود. مردی از اصحاب گفت: ما به این عطا

۱. ایلیاء: اسم مدینه بیت المقدس.

سزاوارتر بودیم؛ و این سخن به عرض پیغمبر ﷺ رسید.

و به روایتی مردی برخاست که چشمهای او در کاسه فرود شده و استخوانهای رویش برآمده بود، پیشانی بلند و موی زنج انبوه و سری از موی سترده داشت، ازاری پوشیده بود و دامن برزده بود گفت: یا رسول به ترس از خدای، کنایت از آنکه رعایت ما باید کرد.

پیغمبر فرمود: ویحک آیا من نیستم سزاوارترین مردم به ترس خدای. بالجمله چون آن مرد از حضرت رسول بیرون شد، خالد بن الولید عرض کرد: بفرمای تا او را گردن بزنم.

فرمود: او را بگذار باشد که از نمازگزاران است.

خالد گفت: بسیار نمازگزار است که به زبان چیزی گوید و دلش خبر ندارد.

فرمود: من مأمور نیستم که دلهای مردم را بشکافم.

ابوسعید گوید: پیغمبر در قفقای آن مرد می نگریست و می فرمود شان این است که از نسل وی قومی برآیند که قرآن را تازه و تر خوانند؛ ولیکن از حنجر ایشان تجاوز نکند، یعنی دل ایشان آگاه نباشد یا آنکه از لب ایشان صعود نکند به آسمان، و بیرون بروند از اسلام چنانکه تیر از صید گذرد، اگر آن قوم را دریابم عرضه هلاک سازم، و روی این سخن با خوارج داشت و از پیش خبر داد، علی علیه السلام با آن جماعت قتال داد - چنانکه در جای خود مرقوم می شود -.

بازگشت

علی علیه السلام از یمن

بالجمله علی علیه السلام در یمن جای داشت تا آنگاه که رسول خدای آهنگ مکه فرمود و احرام حج بیست، پس علی را طلب داشت و آن حضرت کوچ داده در عرض راه با پیغمبر پیوسته شد - چنان که در جای خود مرقوم شود -.

و هم گفته اند که علی به فرمان رسول خدای دو کثرت سفر یمن فرموده.

بالجمله در خبر است که علی علیه السلام چهار (۴) سراسب از یمن به حضرت رسول هدیه آورد.

پیغمبر فرمود: این اسبان را هیچ سفیدی در اندام باشد؟
عرض کرد: اسبی اشقر^۱ است که آن را وضحی^۲ است.
فرمود: برای من بدار.

پس عرض کرد که: دو دیگر کمیت است که هم ایشان را از سفیدی نشانی است.
فرمود: به حسین بخش.

گفت: چهارم سیاه است و آن را هیچ سفیدی نباشد.
فرمود: آن را بفروش و بهای آن را رفع حوائج اهل خویش می کن.
پس فرمود: *إِنَّمَا يُمْنُ الْخَيْلِ فِي ذَوَاتِ الْأَوْصِيَاءِ*^۳.

و نیز گفته اند که: در سفر یمن، عمرو بن شاس اسلمی ملازم خدمت علی بود و به امری که خلاف آرزوی او رفت از علی رضی الله عنه برنجید، و بعد از مراجعت به مدینه گاهی نزدیک دوستان خویش آغاز شکایت می کرد، یک روز رسول خدای فرمود: یا *عَمْرُو بْنَ شَاسٍ لَقَدْ آذَيْتَنِي*. عمرو در بیم شد و گفت: پناه می برم به خدا از اینکه رسول خدای را رنجه کنم فرمود: *مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي*.

[داستان جُمانه]

در یکی از غزوات جُمانه دختر زحاف اشجعی به دست بلال اسیر شد، و بلال سخت او را دوست می داشت، در منزل وادی النعمان، بلال از قفای لشکر کوچ می داد چون تنها بماند جُمانه فرصت به دست کرده چند زخم بر بلال بزد و او را بینداخت، و بر اسبی از اسبهای پدر برنشسته بگریخت و به شهاب بن مازن که ملقب به کوکب درّی بود پیوست، شهاب نیک شادگشت، چه چند کَرّت جُمانه را از پدر خواستاری کرد و پذیرفته نشد.

از این سوی چون بلال از لشکر بازماند رسول خدای سلمان و صُهیّب را به فحوص حال او فرستاد، بشتافتند و او را مانند مرده ای بر زمین یافتند، و هنوز خون از

۱. اشقر: اسبی که رنگ آن بین قرمز و زرد باشد.

۲. وضح: سفیدی ملایم است.

۳. اسبان با برکت و نیک آنها هستند که رنگ روشن دارند.

اندامش سیلان داشت. پس گریان به حضرت رسول آمدند و حال بگفتند. فرمود: گریه از بهر چیست بلال را حاضر سازید. پس برفتند و او را بیاوردند. پیغمبر دو رکعت نماز بگذاشت و خدای را بخواند و کفی آب برگرفت و بر بلال بیفشاند، در زمان زندگی گرفت و بر پای خواست و پای پیغمبر را بوسه زد.

[پیامبر] فرمود: با تو این زحمت که آورد؟ عرض کرد: جمانه و من عاشق اویم. فرمود: من لشکر می فرستم و او را از بهر تو حاضر خواهم کرد و روی با علی کرد و فرمود: اینک جبرئیل خبر می کند که جمانه به نزدیک شهاب شد، و قصه خویش بگفت و اینک شهاب با لشکر آهنگ ما دارد، اکنون لشکری برداشته به دفع او بیرون شو که خدایت نصرت دهد و من به سوی مدینه می شوم.

پس علی با لشکر به قصد شهاب شتاب گرفت و ناگاه بر وی درآمد و او را با لشکر در پره انداخت، و بعد از مقاتله غلبه جست، چنانکه شهاب و مردم او خود را زیون مرگ یافتند، ناچار مسلمانی گرفت و مردم او نیز مسلمان شدند، و در ملازم علی به مدینه آمدند؛ و دیگر باره به دست پیغمبر اسلام تازه کردند. پیغمبر فرمود: ای بلال حال در حق جمانه چه می گوئی؟ عرض کرد: اکنون شهاب سزاوارتر است، اگرچند من عاشق جمانه باشم. شهاب چون این بشنید دو کنیز و دو اسب و دو شتر هدیه بلال ساخت.

اسلام

عمر بن معدی کرب

و ارتداد او

از پس آنکه رسول خدای از سفر تبوک به مدینه مراجعت فرمود عمرو بن معدی کرب به حضرت رسول آمد، پیغمبر فرمود: ای عمرو از خدای بترس و از فزع اکبر بهراس اگر ایمنی خواهی با خدا و رسول از در ایمان باش و مسلمانی گیر.

عمرو گفت: فزع اکبر کدام است که مرا بدان بیم دهی؟ چه من هرگز نترسیده‌ام. فرمود: فزع اکبر آن نیست که تو گمان کرده‌ای و چنان دانی که به سلامت از آن توانی جست، همانا در قیامت بانگی بر مردمان زنند که هیچ مرده نماند جز اینکه

زنده شود و هیچ زنده نماند جز اینکه بمیرد، الا آنکه خدا خواهد، و بانگی دیگر برسد که مردگان زنده شوند و بر صف آیند و آسمانها بشکافد و زمینها از یکدیگر پراکنده شود، و جبال فروریزد و آتش دوزخ شرارها چون کوه پاره‌ها برانگیزد، پس هیچ کس نماند که دلش از بیم از جای نرود و گناه خود را تذکره نکند و از دیگران به خویش نپردازد، جز آن را که خدا بخواهد ایمن گرداند.

عَمْرُو گفت: عظیم خبری است که می شنوم و سخت بیمناک شد و مسلمانی گرفت. و آن مردم که با وی بودند نیز ایمان آوردند.

از قضا یک روز عمرو را چشم بر اَبی بن عَثَّث خَثْعَمی افتاد، بی توانی دست برآهیخت^۱ و او را بگرفت و کشان کشان به حضرت رسول آورد و گفت: این فاجر قاتل پدر من است. پیغمبر فرمود: ای عمرو دست از او باز دار؛ زیرا که آنچه در جاهلیت رفته است اسلام هدر می کند، و خونی که در جاهلیت ریخته است در اسلام نتوان جست.

عمرو از این سخن برآشفت و بعد از مراجعت از مدینه طریق ارتداد گرفت و با جمعی از مردم خود، قبیله بنی حارث بن کعب را به معرض نهب و غارت درآورد و از آنجا به مردم خود پیوست.

چون این خبر به حضرت رسول برداشتند علی را طلب کرد و با جماعتی از مهاجران به قبیله بنی زُبَید فرستاد و خالد بن الولید را با گروهی به قبیله جُعْفَی مأمور ساخت، و فرمود: آنجا که با علی پیوسته شوی امارت خویش را بگذار و فرمان پذیر وی باش. پس علی علیه السلام راه برگرفت و خالد بن سعید بن العاص را با نفری چند به مقدمه الجیش بیرون فرستاد.

و از آن سوی خالد بن الولید، ابوموسی اشعری را با چند تن یزک^۲ لشکر ساخت، چون مردم جُعْفَی خبر خالد بن الولید را شنیدند نیمی به جانب یمن گریختند و نیم دیگر به میان قبیله بنی زُبَید شتافته، به عمرو بن معدی کرب پیوستند.

علی علیه السلام چون این بدانست خطی به خالد فرستاد که هر جا این مکتوب بخوانی

۱. برآهیخت: برکشید.

۲. یزک: جمعی قلیل و مردم کمی را گویند که در مقدمه و پیشاپیش لشکر به راه روند و در ترکی قراول گویند.

اوتراق کن تا من در رسم. خالد مکتوبِ امیرالمؤمنین را وقعی نگذاشت و طریق بی‌فرمانی گرفته همچنان کوچ همی داد.

امیرالمؤمنین، خالد بن سعید را حکم داد تا خالد بن ولید را محبوساً بر جای برداشت تا آنگاه که علی علیه السلام برسید. و بعد از ورود خالد را از بی‌فرمانی بسی نکوهش کرد و از آنجا طی مسافت کرده در وادی کَیْن درآمد و در آنجا قبیله بنی زَبَید انجمن بودند.

در این وقت که لشکر اسلام دیدار شد مردم قبیله به نزد عمرو بن معدی کرب آمدند و گفتند: یا اباثور کار تو با این جوان قرشی چگونه خواهد رفت؟ گفت: اکنون چه می‌پرسید آنگاه که صف مقاتلت راست شود و من بر پشت اسب برآیم و عنان زنان به میدان نبرد درآیم، چون علی مرا دیدار کند این سر پوشیده بر شما مکشوف خواهد شد. از این سخن دل قوم را قوی همی ساخت و جلادت خویش را باز نمود. مع القصة لشکریان از دو سوی زمین جنگ تنگ کردند و کار مبارزت بساختند و رده برکشیدند. نخستین عمرو بن معدی کرب اسب بزد و به میدان آمد و علی علیه السلام را مخاطب ساخته این شعر بگفت:

الآن حین تَقَلَّصْتُ ^۱ مِنْكَ الْكُلِّي ^۲	إِذْ حَرُّنَارِكِ فِي الْوَقِيعَةِ ^۳ يَسْطَحُ
وَالْخَيْلُ لِاحِقَةٌ ^۴ الْإِيَّاطِلِ ^۵ شُدَّتْ ^۶	قُبُ ^۷ الْبَطُونِ ثَنِيَّتِهَا ^۸ وَالْأَقْرَعُ
يَحْمِلُنَ فَرَسَانًا كِرَامًا فِي الْوَعْيِ	لَا يَنْكِلُونَ إِذَا الرَّجَالُ تَكَعَّعُ ^۹
إِنِّي أَمْرٌ أَحْمِي حِمَايَ بَعِزَّةٍ	وَإِذَا تَكُونُ شَدِيدَةً لَا أَجْزَعُ
وَ أَنَا الْمُظْفَرُ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا	وَ أَنَا شِهَابٌ فِي الْحَوَادِثِ يَلْمَعُ
مَنْ يَلْقِنِي يَلْقَى الْمَنِيَّةَ وَالرَّدَى	وَ حِيَاضٌ مَوْتٍ لَيْسَ عَنْهَا مَدْفَعُ
فَأَحْذَرُ مُصَاوَلَتِي ^{۱۰} وَ جَانِبَ مَوْقِفِي	إِنِّي لَدَى الْهَيْجَا أَضْرُ وَ أَنْفَعُ

پس علی علیه السلام آهنگ مبارزت وی کرد، خالد بن سعید پیش شد و گفت: بابی آنت

۱. تَقَلَّصْتُ: با هم آمدن

۲. الْكُلِّي: باریک میان شدن

۳. الْوَقِيعَةُ: اسبان باریک میان

۴. لِحُوقٍ: اسب و گاو و گوسفند سه ساله و اشتر پنج ساله که شروع در سال ششم کرده باشد.

۵. شُدَّتْ: اسب و گاو و گوسفند سه ساله و اشتر پنج ساله که شروع در سال ششم کرده باشد.

۶. تَكَعَّعُ: باز ایستادن و بددلی کردن

۷. الْبَطُونِ: گروه

۸. ثَنِيَّتِهَا: تهیگاه اسب

۹. الْهَيْجَا: الضامر البطن

۱۰. مُصَاوَلَةٌ: برکاری ایستادن

۳. وَالْوَقِيعَةُ: القتال

وَأُمِّي مَرَا بَا أَوْ بَگِذَار تَا كَار أَوْ كَفَايْت كَنِم. فرمود: إِنْ كُنْتُ تَرَى أَنَّ لِي عَلَیْكَ طَاعَةَ فَتَقِفْ فِی مَكَانِكَ. یعنی: اگر طاعت مرا بر خود واجب می دانی بر جای باش. لاجرم خالد بایستاد و علی اسب برانگیخت و این شعر بگفت:

يَا عَمْرُو قَدْ حَمَيْتِ الْوَطِيسَ وَأَضْرَمْتَ	نَارَ عَلَيْنِكَ وَهَاجَ أَمْرًا مُفْطِئِعَ
وَتَسَاقَتِ الْأَبْطَالُ كَأَسِّ مَنِيَّةٍ	وَ فِيهَا ذَرَارِيحٌ وَسَمٌّ مُنْفَعٌ
فَالَيْتَكَ عَنِّي لَا يَنَالُكَ مِخْلَبِي	فَتَكُونَنَّ كَالْأَمْسِ الَّذِي لَا يَرْجِعُ
إِنِّي أَمْرَةٌ أَحْمِي جِمَامِي بِعِزَّةٍ	وَاللَّهُ يَخْفِضُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْفَعُ
إِنِّي إِلَى قَصْدِ الْهُدَى وَسَبِيلِهِ	وَ عَلَى شَرَايِعِ دِينِهِ أَتَشَرَّعُ
وَ رَضِيْتُ بِالْقُرْآنِ وَحْيًا مُنْزَلًا	وَ بِرَبِّنَا رَبًّا يَكْضُرُّ وَيَنْفَعُ
فِينَا رَسُولُ اللَّهِ أُيَّدَ بِالْهُدَى	فَلِوَاءُهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ يَلْمَعُ ^۱

و به سوی میدان تاختن کرد و مانند شیر غضبان به جانب عمرو حمله افکند و چنان نعره سهمناک بزد که عمرو سر از پای نشناخت و بی آنکه شمشیری برکشد یا خدنگی بزه کند، عنان برتافت و به جانب گریز مهمیز بزد؛ و چشم از زن و فرزند و عشیرت بپوشید. برادر و برادرزاده او در جنگ مقتول گشت، و ضجیع او رگانه بنت سلامه و دیگر زنان قبیله او به دست امیرالمؤمنین اسیر شد، و اموال و ائقال آن جماعت به غنیمت رفت.

آنگاه علی علیه السلام، خالد بن سعید را در قبیله بنی زبید به حکومت بازداشت و فرمان کرد تا اخذ زکوة کند و زن و فرزند عمرو بن معدی کرب را بدو سپرد، و فرمود: هر که از گریختگان بازآید و مسلمانی گیرد او را امان دهد.

چون عمرو بن معدی کرب این بدانست از کرده پشیمان شد و آهنگ خدمت

۱. ای عمرو به حقیقت گرم شد تنور آهنین و فروخته شد آتشی بر تو و برانگیخته شد کاری شنیع، و بهم دادند دلیران کاسه مرگ را، در آن است ذراریح و زهر آبخوره کرده، پس دور شو از من که نیابد ترا ناخن من، پس باشی چون دی که باز نمی گردد. به درستی که من مردی ام که حمایت می کنم جای خود را به عزت و خدا پست می کند هر که را می خواهد و بر می دارد هر که را می خواهد، به درستی که من به هدایت رساننده به مطلوب و به راه خدا و به راههای دین خدا می شتابم، و خشنود شدم من به قرآن و حیی فرو فرستاده و به پروردگار ما، پروردگاری که گزند می کند و سود می کند، در میان ما رسول خدا تقویت کرده شد، به هدایت، پس علم او تا قیامت می درخشد.

خالد بن سعید نمود، آن هنگام که به درِ خانه خالد رسید شتری را نگریست که نحر کرده‌اند، عمرو نزدیک شد و شمشیر خود را که «صمصامه» نام داشت برکشید و چهار دست و پای شتر را فراهم آورده به یک ضرب قطع کرد. بالجمله خالد بن سعید را از رسیدن عمرو آگهی بردند بی‌توانی او را بار داد. عمرو بر وی درآمد از کرده خویش اظهار پشیمانی نمود، و دیگر باره طریق مسلمانی گرفت و خواستار شد که زن و فرزند او را باز دهند. خالد خواهش او را پذیرفتار شد و فرمان کرد تا اهل و عشیرت او را حاضر ساخته بدو سپردند، دیگر قصه‌های عمرو بن معدی کرب و ذکر حسب و نسب او خاصه در ذیل احوال او و ضمن وقایع مرقوم خواهد شد.

قصه

أهیب بن سماع

یک روز رسول خدای بعد از نماز صبح در میان اصحاب نشیمن داشت یک تن اعرابی برسد و بر در مسجد از شتر به زیر آمد و شتر را عقال کرده به مسجد در رفت. و إذا هُوَ رَجُلٌ مَدِيدٌ الْقَامَةِ عَظِيمُ الْهَامَةِ مُعْتَجِرًا بِعِمَامَةٍ. [یعنی]: مردی درازبالا و بزرگ سر بود و عمامه شگرف بر سر پیچیده داشت. با این جثه بزرگ به میان مردم عبور داده به نزدیک رسول خدای بایستاد و لثام بگشاد و آهنگ سخن کرد، و از هول و هراسی که در دل او جای کرده بود نتوانست سخن کند. بدین‌گونه سه کُرت قصد سخن کرد و هر چند جنبش نمود قدرت سخن نیافت.

چون رسول خدای دهشت او را نگریست آغاز ملاحظت و حفاوت فرمود تا خوف و هراس او اندک گشت، آنگاه پیغمبر فرمود: فُهْ أَنْتَ مَا أَنْتَ قَائِلٌ. هر چه می‌خواهی بگویی. و با اینکه هرگز او را دیدار نکرده بود فرمود: تو أهیب بن سماع نیستی، در این وقت هیبت اهیب فرونشست عرض کرد: أَنَا أَهَيْبُ بْنُ سَمَاعِ الْأَبِيِّ الدَّقَّاعِ الْقَوِيِّ الْمَنَاعِ. من أهیب پسر سماعم و از آنچه موجب عیب و عار باشد ابا دارم و آلوده نشوم و آنچه را ناپسند و ناستوده است نپذیرفتم.

رسول خدای فرمود: أَنْتَ الَّذِي ذَهَبَ جُلُّ قَوْمِكَ بِالْفَارَاتِ وَلَمْ يُنْغِضُوا رُؤْسَهُمْ

مِنَ الْهَفَوَاتِ إِلَّا مُنْذُ أَشْهُرٍ وَ سَنَوَاتٍ. تو آن کس باشی که مردم قبیله تو بی آنکه ترس و بیم در دل ایشان جای کند ملازمت نهب و غارات داشتند، جز اینکه در این چند ماه و سال کناری گرفتند؟

عرض کرد: همانم.

فرمود: أَتَذْكُرُ الْأَزْمَةَ الَّتِي أَصَابَتْ قَوْمَكَ إِخْرَجَمَ لَهَا الدَّبِيحُ وَ أَخْلَفَ نَوْءُ الْمَرِيخِ وَ امْتَنَعَتِ السَّمَاءُ وَ انْقَطَعَتِ الْأَنْوَاءُ وَ اخْتَرَقَتِ الْعَنَمَةُ وَ خَفَّتِ الْبَزْمَةُ حَتَّى أَنْ الضَّيْفَ لَيَنْزِلُ بِقَوْمِكَ وَ مَا فِي الْغَنَمِ عِرْقٌ وَ لَا غَزْرٌ فَتَرُصِدُونَ الضَّبَّ الْمَكُونِ، فَتَقْنِصُونَهُ، وَ كَأَنَّكَ قُلْتَ فِي طَرِيقِكَ إِلَيَّ لِتَسْئَلَنِي عَنْ جِلِّ ذَلِكَ وَ عَنْ حُرْمَتِهِ، أَلَا وَ لَا خَرَجَ عَلَيَّ مُضْطَرًّا، وَ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ بِرُضَّيْفٍ.

خلاصه معنی آن است که می فرماید: به یاد می داری آن شدت و زحمت که از سختی مقاتلت با قوم تو رفت و جماعت کثیر عرضه تیغ و تیر گشت، چنانکه جانوران درنده بر ایشان گرد آمدند و از کشتگان ایشان بخوردند، و باران آسمان از ایشان باز ایستاد و بلای قحط و غلا بالا گرفت، چندانکه اگر مهمانی برسید هیچ خوردنی نداشتند، لاجرم برای خورش مهمان سوسماری همی صید کردند و تو در عرض راه در خاطر نهادی که از من پرسش کنی که توان صید سوسمار کرد و به کار برد یا روا نباشد؛ همانا هنگام سختی و تنگدستی روا باشد؛ و پذیرفتن مهمان نیکوکاری و پسندیده خوئی است.

چون اُهَيْب این کلمات بشنید گفت: سوگند با خدای که دیگر طلب آثار نکنم و هیچ معجزه نخواهم این چنان است که تو با من بوده‌ای، و در عرض راه شریک امر من شده‌ای: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ. آنگاه عرض کرد: زِدْنِي شَرْحاً وَ بَيَاناً أَرْدَدِيكَ إِيمَاناً. لختی بر اخبار از اسرار من بیفزای تا بر ایمان و یقین من بیفزاید.

فرمود: أَتَذْكُرُ إِذْ أَتَيْتَ صَنْمَكَ فِي الظَّهْرِ فَعَثَرْتَ لَهُ الْعَيْبَةَ. یاد می داری

چاشتگاهی را که به نزدیک بت خویش برفتی و از بهر او قربانی کردی؟

عرض کرد: یا رسول الله بآبی آنت و اُمی چنین است و این قصه را به شرح داد و گفت: حارث بن ابی ضرار المصطلقی لشکری بساخت تا آهنگ مدینه کند و از من در حرب تو استمداد کرد: وَ كَانَ لِي صَنْمٌ يُقَالُ لَهُ وَاقِبٌ فَرَقِبْتُ خَلْوَتَهُ وَ قَمَمْتُ سَاحَتَهُ، ثُمَّ نَفَضْتُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ ثُمَّ عَثَرْتُ لَهُ عَيْبَةَ فَإِنِّي لَأَسْتَحِيرُهُ فِي أَمْرِي وَ

اسْتَشِيرُهُ فِي حَرْبِكَ، إِذْ سَمِعْتُ لَهُ صَوْتًا قَفَّ لَهُ شَعْرِي وَاسْتَدَّ مِنْهُ ذُعْرِي فَوَلَّيْتُ عَنْهُ وَهُوَ يَقُولُ.

می‌گوید: از برای من بتی بود که واقب نام داشت پس به نزدیک آن بت شدم و گرد از سر و رویش بستردم و از بهر او قربانی کردم، آنگاه از برای جنگ با تو طریق استخارت و استشارت سپردم ناگاه بانگی هولناک از آن بت برخاست چنانکه از هول و هراس موی بر اندام من راست گشت، و سخت بترسیدم، پس روی برتافتم و گریزنده شدم و آن بت بدین کلمات سخن همی کرد.

أَهَيْبُ مَا لَكَ تَجَزَعُ	لَا تِنَاءَ عَنِّي وَ ارْجِعْ
وَ اسْمِعْ مَقَالًا يَنْفَعُ	جَائِكَ مَا لَا يُدْفَعُ
نَبِيُّ صِدْقٍ أَرْوَعُ	فَاقْضُ إِلَيْهِ وَ اشْرِعْ
تَأْمَنَ وَ بِالِ الْمَضْرَعِ	

یعنی: ای اهیب بیم مکن و از من دور مشو و باز آی این کلمات سودمند را اصفا فرمای، همانا پیغمبری راستگوی و بزرگوار بادید آمد به سوی او شتاب گیر و از داهیه و نازله جهان ایمن باش.

اهیب گفت: چون این کلمات بشنیدم به سوی اهل خود باز شدم و کسی را آگهی ندادم.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَيْتُهُ فِي الظَّهْرِ فَرَقَبْتُ خُلُوتَهُ وَ قَمَمْتُ سَاحَتَهُ وَ عَتَرْتُ لَهُ عَنِيرَةً ثُمَّ جَسَدْتُهُ بِدَمِهَا، فَبِينَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ سَمِعْتُ مِنْهُ صَوْتًا هَائِلًا فَوَلَّيْتُ عَنْهُ هَارِبًا وَ هُوَ يَقُولُ كَلَامًا فِي مَعْنَى كَلَامِهِ الْأَوَّلِ فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدِ رَكِبْتُ نَاقَتِي وَ لَبِسْتُ لَامَتِي وَ تَكَبَّدْتُ الطَّرِيقَ حَتَّى أَتَيْتُكَ فَأَنْزَلِي سَرَاجَكَ وَ أَوْضِحُ لِي مِنْهَا جَكَ.

می‌گوید: روز دیگر به نزدیک آن بت شدم و قربانی کردم و از خون ذبیحه بر او طلی کردم، در این وقت بانگی بیمناک‌تر از بانگ نخستین از بت برآمد و معانی کلمات نخست را به الفاظ دیگر تذکره همی داد، پس روز دیگر زره بپوشیدم و بر شتر خویش برآمدم و طی طریق کرده حاضر حضرت شدم، اکنون مرا از ظلمت کفر به نور ایمان هدایت فرمای و راه راست بنمای.

پیغمبر فرمود بگوی: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ خَدَهُ لِأَشْرِيكَ لَهُ وَ أَنِي مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ. پس بی‌وسوسه خاطر کلمه بگفت و مسلمانی گرفت و اسلام در دلش جای کرد.

پیغمبر علی علیه السلام را فرمود: دست او را بگیر و قرآنش بیاموز. روزی چند به تعلیم قرآن مشغول شد، آنگاه عرض کرد: یا رسول الله حارث بن ابی ضرار قصد تو دارد اگر فرمان کنی و قومی ملازم من گردانی بروی غارت برم. پیغمبر او را با جماعتی ملازم رکاب علی علیه السلام فرمود تا بر ایشان غارت بردند و مواشی ایشان را براندند.

سفر

حجّة الوداع رسول خدا نیز در سال دهم هجرت بود

حدیث کرده‌اند که ابن عباس مکروه می‌داشت که این سفر را حجّة الوداع خوانند، و آن را حجّ البلاغ و حجّ التمام و حجّة الاسلام می‌نامید، و اینکه آن را سفر حجّة الوداع خواندند از بهر آن بود که رسول خدای در خطبه‌ای که عن‌قریب ذکر می‌شود فرمود: فَإِنِّي لَأَذْرِي لَعَلِّي لَأَلْقَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا فِي مَوْقِفِي هَذَا. و خبر داد که بعد از این سال شما را در این موقف ملاقات نخواهم کرد. لاجرم آن را حجّة الوداع خواندند.

جماعتی گویند: رسول خدا قبل از هجرت دو کزّت حجّ گذاشت و بعد از هجرت یک نوبت؛ و نیز گویند: چهار عُمَره گذاشت: یکی قبل از هجرت، سه دیگر بعد از هجرت؛ و آن نخستین در حُدَیبیّه بود؛ و دیگر عمره القضاء و سیم را با حجّة الوداع گذاشت.

و بعضی گویند: دو عمره به پای برد، یکی عمره الحُدَیبیّه و دیگر عمره القضاء و گروهی چنان دانند که پیغمبر یک نوبت حجّ بگذاشت. اکنون کلمه‌ای چند به شرح می‌رود که در ذیل قصه چون ذکر آن کلمات می‌شود بر خواننده مجهول نماند.

پس باید دانست که هدی شتر و گوسفند قربانی را گویند و حجّ قِران آن است که شخص قارن باشد، یعنی از برای قربانی هدی با خود ببرد، و حجّ اِفراد آن است که شخص هدی با خود ندارد و فرق میان حجّ تمتع و میانه قِران و اِفراد این است که

۱. الْحَجَّ: در لغت به معنی قصد و در عرف فقها: قصد خانه خدای برای نزدیک به خداست (س).

عُمرة حج تمتع مقدم است بر حج، لاجرم شخص در میقاتگاه نیت عمره تمتع می‌کند و نیت حج را بعد از ورود به مسجد الحرام خواهد کرد، به خلاف حج قران و حج افراد که نیت حج را در میقاتگاه باید کرد. و اشعار آن است که کوهان شتر قربانی را از جانب راست بشکافند، و با خون او ملطخ^۱ کنند و از میقاتگاه بدین گونه به جانب منی سوق فرمایند^۲، و این خاص حج قران است که هدی را از میقاتگاه سوق فرمایند به خلاف حج تمتع که سوق قربانی از میقاتگاه نیست، و تقلید آن است که نعل عربی را که در آن نماز کرده باشند از گردن گوسفند قربانی درآویزند و از میقاتگاه به سوی منی برانند، این نیز خاص حج قران است.

و باید دانست هرکس چهل و هشت (۴۸) میل بلد او از مکه دور است او را نائی می‌گویند، و بر نائی حج تمتع فرض باشد و هرکس بلدش از این مقدار نزدیکتر است بر او حج تمتع نیست، بلکه مخیر است میان حج قران و حج افراد.

و باید دانست از برای کسی که حجة الاسلامی به عمل آمده باشد یعنی حج واجب خویش را گذاشته باشد و بخواهد در ثانی حج بگذارد به سبب نذری که کرده است یا حج مندوب بگذارد جایز است که نیت مطلقه در حج کند پس مخیر خواهد بود از برای اینکه هر یک از حج تمتع و حج قران و حج افراد را اختیار کند. و باید دانست جایز است کسی را که اراده حج افراد کرده است و نیت خود را به حج افراد بسته است عدول کند به عمره تمتع و این است یکی از دو متعه که عمر بن الخطاب منکر شد و حال آنکه رسول خدای معمول داشت.

الْحَجُّ الْأَكْبَرُ مَا فِيهِ وَقُوفٌ وَالْأَصْغَرُ الَّذِي لَا وَقُوفَ فِيهِ وَهُوَ الْعُمْرَةُ، وَقِيلَ جَمِيعُ أَيَّامِ الْحَجِّ وَفِي الْحَدِيثِ: إِنَّمَا سُمِّيَ الْحَجُّ الْأَكْبَرُ لِأَنَّهَا سَنَةٌ كَانَتْ حَجَّ فِيهَا الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ بَعْدَ تِلْكَ السَّنَةِ، وَقِيلَ الْحَجُّ الْأَكْبَرُ هُوَ يَوْمُ الْعَرَفَةِ وَقِيلَ إِنَّهُ يَوْمُ النَّحْرِ وَ قَبْلَ جَمِيعِ أَيَّامِ يَوْمِ الْحَجِّ.

اکنون بر سر سخن رویم، چون خداوند این آیات مبارک به رسول خویش فرستاد: وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا

۱. ملطخ: آغشته. ۲. سوق: به معنی راندن است.

وِ اطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ، ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ.^۱ یعنی: یاد کن ای محمد، ابراهیم را که جای دادیم در کعبه و باز نمودیم که در پرستش، شریک برای من مگیر و کعبه را از بتان و دیگر پلیدیها بپرداز تا آن را طواف کنند و نماز گزارند، و مردمان را به زیارت خانه بخوان تا پیاده و سواره به سوی تو شتاب گیرند. و چون بعد از آن که این آیت مبارک بیامد، رسول خدای فرمان کرد که مردم را برای حج طلب فرمایند معنی چنان باشد: که ای محمد مردم را به زیارت کعبه بخوان تا پیاده و سواره به سوی تو آیند، و از برای منافع خویش در دنیا و آخرت حاضر شوند و خدای را یاد کنند، در روزهای شناخته که ایام عشر اول ذی الحجّه^۲ است بر نحر و ذبح شتر و گاو و گوسفند که خداوند روزی داده است ایشان را، پس بخورید و بخورانید مردم تنگدست را، آنگاه زایل کنند اوساخ^۳ خویش را از ستردن سر و چیدن ناخن و شارب و شستن بدن و جز اینها و همچنان وفا کنند به گذاشتن نذرهای خود و طواف کنند به خانه کعبه که آزاد است از تصرف و تملک جبّاران.

ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُجِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ.^۴ می فرماید:

این است مناسک حج و هرکس بزرگ شمارد احکام خدای را و تخلف از آن را حلال ندارد در نزد پروردگار پاداش نیکو یابد و از برای شما حلال باشد همه چهارپایان، خواه در حال احرام و خواه در حال إحلال، چه حکم آن حکم صید نباشد، پس همه چهارپایان حلال است، جز اینکه تحریم آن بر شما شمرده شود. پس اجتناب کنید از پلیدی بتان و تعظیم اصنام و گفتار دروغ، آنگاه که از ادیان باطله به کیش مسلمانی باز آید، آن کس که با خدای مشرک شود چنان است که از آسمان به زیر افتد و مرغان مردارخوار اعضای او را بر بایند، یا صرصری عاصف او را به

۱. سوره حج، آیه ۲۶ - ۲۹.

۲. عشر اول ذیحجه را ایام معلومات گویند و ایام معدود است، ایام تشریق است و آن سه روز بعد از روز نحر است (س).

۳. اوساخ: جمع وسخ به معنی شوخ و چرک.

۴. سوره حج، آیه ۳۰ - ۳۳.

جائی در اندازد که هیچ کس دستگیری نتواند، این است حکم خداوند در اجتناب از تعظیم اصنام و پرهیز از گفتار کذب و کسی که بزرگ دارد مناسک حج را پرهیزکار و متقی است، همانا شما را از شتران بدان سودها است که از سواری و شیر و پشم و جز آن مأخوذ می دارید تا آنکه به مکه در آئید و زمان نحر فرارسد.

و لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنَ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّت قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطِيعُوا الْقَانِعَ وَ الْمَعْتَرَ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَ لَدِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ^۱ می فرماید: برای پیشینیان معبدی کردیم تا به نیروی قربانی به حضرت ما تقرّب جویند و یاد کنند خدای را از آنچه روزی کردیم ایشان را از چهارپایان، همانا ای مردمان خدای شما یکی است، در حضرت او خاضع باشید و قربت قربانی را با شرک آرایش ندهید. هان ای محمد مژده برسان آن بندگان مخلص را که ظلم نکنند و چون مظلوم واقع شوند کین نکشند، و از اصغای نام خداوند ترسناک گردند، و نیز مژده برسان صابران را و نمازگزاران و نفقه کنندگان را. آنگاه می فرماید: این شتران قوی جثه را به دستیاری اشعار و تقلید آیت مناسک و علامت دین ساختیم، و این برای شما نیکوئی فراوان است، پس خداوند را هنگام نحر یاد کنید در حالتی که بر پای ایستاده باشید، و آنگاه که شتر پهلو بر زمین نهد و جان دهد از گوشت آن بخورید و درویشان و سائلان را بخورانید و این شتران قوی جثه را مسخر شما داشتیم تا شکران نعمت بگذارید. مقرر است که در زمان جاهلیت مشرکین خون قربانی را طلی می کردند و سبب تقرّب می دانستند از این روی می فرماید: گوشت و خون قربانی به خداوند نمی رسد و سبب قربت نمی شود؛ بلکه تقوی سبب قبول قربانی و تقرّب با خداوند است و به بزرگی یاد کنید خدای را که شما را به مناسک حج و قربت قربانی راه نمود، و نیز مژده برسان ای محمد مؤمنان را که خداوند فتنه مشرکین را از شما دفع می دهد، چه خداوند مردم کافر و خائن را دوست نمی دارد.

چون این آیات مبارک فرود شد رسول خدای مردم را برای زیارت بیت الله از دور و نزدیک طلب کرده، تمامت قبایل عرب را انهی داشت و فرمان رفت که هرکس را آرزوی حج باشد با ما پیوسته شود. گروه گروه آهنگ مدینه کردند و جماعتی از منافقین به زحمت جُدُری^۱ و حصبه گرفتار شدند تا از دولت ملازمت باز مانند، و از درِ رفق و مدارا پیغمبر ﷺ با ایشان می فرمود: إِنَّ عُمْرَةَ فِي رَمَضَانَ تَعْدِلُ حَجَّةً.

و روز شنبه بیست و سیم و به روایتی روز دوشنبه بیست و پنجم ذیقعدة از مدینه خیمه بیرون زد. و هم گفته اند روز اول ماه در مدینه غسل فرمود و موی سر را به شانه بزد و با روغن سر و موی مبارک را مسح کرد و تن مطهر را مطیب ساخت، و از سلب مخیط^۲ مجزّد گشت و ازار و ردا بر تن راست کرد و از حجره بیرون شده و چهار رکعت نماز ظهر را در مسجد بگذاشت، و از راه شجره که طریق وسط است به جانب ذوالحلیفه کوچ داد و نماز دیگر را در آنجا به قصر گذاشت، و از آن پس نماز به قصر همی داشت با اینکه جز از خدای ترسناک نبود.

بالجمله شتران هدی را بعد از اشعار بر تقلید به ناجیه بن جُنْدَبِ اسلمی سپرد و یکی را به دست خود اشعار و تقلید کرد، و رخصت رفت که اگر شتری ناتوان شود نحر کند و قلاده اش را خون آلود ساخته بر طرف یمین سنام^۳ آن زند، و ناجیه و صاحبان آن از گوشت آن خورش نتوانند کرد و اگر در طی طریق از زحمت پیادگی کار بر ناجیه صعب شود بر شتران هدی تواند سوار شد.

و در آن سفر فاطمه علیها السلام و تمامت زوجات مطهرات ملازم رکاب بودند و هرکس در هودجی جای داشت، و در آن سفر یکصد و چهارده (۱۱۴۰۰۰) کس و به روایتی یکصد و بیست و چهار هزار (۱۲۴۰۰۰) کس با پیغمبر کوچ همی دادند. و در ذوالحلیفه، محمد بن ابی بکر از اسماء بنت عُمَیس متولد شد و اسماء به حضرت پیغمبر فرستاد که به انفاس چه کنم؟ فرمان رفت که غسل کن و لجام ببند. و به روایتی فرمود عورت خویش را محکم ببرند و بر احرام خویش بیاش و تکبیر همی گوی و قانون تکبیر بر این گونه بود: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ. این کلمه را نیز می فرمود: لَبَّيْكَ

۲. سلب مخیط: جامه دوخته شده.

۱. جُدُری: آبله.

۳. سنام: برآمدگی پشت شتر.

إِلَهَ الْحَقِّ.

مع القصة بعد از نماز دیگر از ذوالحلیفه بر ناقه قصوی برنشست آنگاه به نیت مطلقه احرام بست و داعیه افراد داشت، و در عرض راه به حکم رسالت جبرئیل، قارن گشت چه شبی در وادی عقیق فرود شد و صبحگاهان فرمود امشب آینده از خدای به من آمد، و گفت: در این وادی مبارک دو رکعت نماز بگزار و بگو: حَجَّةٌ فِی عُمْرَةٍ و مردمان را فرمان کرد که هر که خواهد احرام به حج و عمره بندد و اگر نه با عمره فقط تواند احرام بست، پس جبرئیل فرود شد و عرض کرد: به فرمای تا مردمان به بانگ بلند تلبیه کنند. و مردمان چنان بانگ برمی داشتند که پست و بلند زمین پر و لوله و غلغله می گشت.

همانا هنگام بیرون شد از مدینه ابوبکر به عرض رسانید که زامله^۱ دارم، یعنی شتری که بر آن حمل زاد کنم اگر فرمان رود از بهر مبارکی از زواد رسول خدای چیزی بر آن بندم، پیغمبر مقداری از سویق و تمر خاص از بهر توشه بر آن شتر حمل داد. ابوبکر آن شتر را به غلام خویش سپرد تا برنشست و راه پیش داشت، و در عرض راه یک شب غلام شتر را بخوابانید و خود بخفت و چون از خواب برانگیخته شد شتر را نیافت، پس از پی ضاله در جستجو برآمد و هنگام نماز پیشین در منزل عَرَج^۲ به حضرت رسول پیوست. ابوبکر چون بدانست که شتر را یاوه کرده گفت: و یحک اگر زاد من بر شتر بود سهل می داشتم با رسول خدای چه کنم؟ به روایتی برخواست و غلام را زحمت ضرب و کوب همی داد. پیغمبر فرمود این مُحْرِم را می نگرید چه می کند؟

گویند: آل نضله از قبیله اَسْلَم آگهی یافتند که زامله رسول خدای یاوه شده، قدحی را از خرما و قروت و روغن در هم سرشتند و آکنده ساخته حاضر نمودند. پیغمبر فرمود: ای ابوبکر! خداوند خورشی طیب از بهر ما فرستاد، غلام را زجر مکن که او را گناهی نیست. پس پیغمبر و آنان که حاضر حضرت بودند از آن خورش بخوردند، در این وقت صفوان بن معطل اسلمی که بر ساقه لشکر بود برسد و زامله را برسانید. ابوبکر در اشیاء آن حمل فحص کرده گفت: هیچ شیء جز مشربه مفقود

۱. زامله: طعام و چیزهای دیگر بر آن حمل کنند (س).

۲. عَرَج: گردنه‌ای است بین مکه و مدینه.

نیست، غلام گفت: آن قدح نیز با من است.

و هم در این هنگام سعد بن عباد و قیس پسر او شتری را که زاد بر آن حمل کرده بودند آوردند، سعد گفت: یا رسول الله این زامله را به جای آنکه یاوه شده پذیر و منتهی بزرگ بر ما بگذار.

فرمود: خداوند زامله ما را به ما باز داد شما نیز آن خویش باز برید، خدای تو را برکت دهد ای ابو ثابت، کافی نیست آن همه مهمان پذیری که هنگام ورود مدینه از ما نمودی.

سعد گفت: یا رسول الله آنچه از اموال ما را تو اختیار نمائی نزد ما دوست تر است از آنچه با ما بماند.

پیغمبر فرمود: به راستی سخن کردی شاد باد به فلاح و فیروزی، خداوند تو را خصال نیکو عطا کرده و به کرم و مروّت موفق داشته.

سعد گفت: شکر خدای را که این نعمت مرا ارزانی داشت.

ثابت بن قیس گفت: یا رسول الله قبیله سعد در جاهلیت پیشوای جوانمردان ما بودند.

پیغمبر فرمود: النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا.

بالجمله در یکی از منازل حجامت کرد و چون به منزل آبوا رسید صعب بن جثامه پاره‌ای از گوشت گور که خود صید کرده بود هدیه کرد، پیغمبر نپذیرفت. این معنی بر صعب دشوار آمد، پیغمبر چون تافتگی خاطر او را مشاهده فرمود، گفت: چون مُحْرِم بودیم نپذیرفتیم.

و در منزل رَوْحاً رسول خدای جماعتی را دیدار کرد فرمود: شما چه کسانی؟ گفتند مسلمانیم. تو کیستی؟ فرمود: رسول خدایم. زنی از آن گروه کودکی را به سوی پیغمبر برداشت و گفت: اِبْهَذَا اِحْجُ. فرمود: نَعَمْ وَ لَكَ اَجْرٌ دَر اَرْضِ سَرِفٍ، عایشه را عادت زنان برسید و او عمره بسته بود، پیغمبر فرمود: موی سر را به شانه بزن و عمره را بگذار، لکن محل مباش از آن عمره، بلکه حج را بر عمره درآر و تمامت اعمال حج را متحمل باش، و طواف خانه را دست بازگیر، چندانکه زمان ظهر برسد.

و در موضع سَرِف^۱ فرمود: هرکس با او هدی نباشد و خواهد حج را عمره گرداند، گو چنان کن؛ و هرکس با خود هدی می راند بر حج خود ثابت باشد. پس به جواز این حکم آنان که هدی با خود نداشتند بعضی احرام به عمره بستند و از حج بیرون شدند و جماعتی بر احرام حج بماندند.

و ابوموسی چنانکه از این پیش گفته شد که در پاره‌ای از اراضی یمن حکومت داشت در این وقت به حضرت رسول شتافت و عرض کرد: یا رسول الله نیت خود را با نیت تو پیوستیم؛ لکن قربانی ندارم. فرمود: کار از آن گونه کن که دیگر مردم همی کنند.

[اورود رسول خدای به مکه معظمه]

و شب یکشنبه چهارم ذیحجه در منزل ذی طوی^۲ نزول فرمود و نماز بامداد در آنجا بگذاشت و از جانب فراز ثنیّه کداء^۳ به مکه درآمد و چون به باب بنی شیبه رسید و خانه کعبه دیدار شد این دعا بخواند: **اللَّهُمَّ زِدْ هَذَا الْبَيْتَ تَعْظِيماً وَ تَشْرِيفاً وَ تَكْرِيماً وَ مَهَابَةً وَ زِدْ مِنْ عَظَمَتِهِ مِمَّنْ حَجَّهٗ وَ اعْتَمَرَهُ تَشْرِيفاً وَ تَكْرِيماً.**

پس مسجد الحرام را تشریف داده استلام و تقبیل حجرالاسود فرمود و طواف خانه را به پای برد، و هنگام طواف ردای مبارک از زیر کش ایمن برآورده به دوش چپ انداخت و هفت نوبت طواف داد و در سه کَرَّت نخست دوان دوان همی رفت، و در چهار آخر کار به رفق و توانی^۴ همی کرد و در هر طرف استلام حجرالاسود و مس رکن یمانی فرمود و در میان این دو رکن همی گفت: **رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ.**^۵

و مردمان را انهاء داد که هفتاد ملک در رکن یمانی نگرانند تا هرکه گوید: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا**

۱. موضعی است در ۶ میلی مکه.

۲. موضعی است نزدیک مکه.

۳. گردنه‌ای است در بالای مکه.

۴. توانی: آرامی و سستی.

۵. سوره بقره، آیه ۲۰۱: پروردگارا به ما در دنیا نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی مرحمت کن و ما را از عذاب آتش برکنار بدار.

عَذَابِ النَّارِ. این ملایک آمین گویند.

بالجمله بعد از آنکه طواف تمام کرد به مقام ابراهیم آمد و این آیت بخواند: وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ.^۱ آنگاه مقام را در میان خانه و خود بداشت و دو رکعت نماز بگذاشت، در رکعت نخستین بعد از فاتحه: قل یا ایها الکافرون^۲، و در رکعت ثانی بعد از فاتحه: قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ^۳ قرائت کرد، آنگاه به نزدیک چاه زمزم رفت و از آب زمزم بیاشامید و گفت: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ عِلْمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ. و در قرائت روی مبارک را به سوی کعبه داشت. دیگر باره به نزدیک حجرالاسود آمد و دیگر بار استلام و تقبیل فرمود، و از باب الصفا از مسجد بیرون شد و به سوی کوه صفا راه برگرفت و این آیت بخواند: اِنَّ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِنَّ وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ.^۴ و فرمود: ابتدا می‌کنم بدانچه خدای بدان ابتدا کرده و در میان کوه صفا و مروه هفت بار سعی نمود و سه نوبت هروله به جای آورد، و چهار نوبت مشی نمود. و چون بر صفا برآمد روی به قبله آورده در خانه مبارکه می‌دید و به توحید و تکبیر قیام می‌فرمود، و به قدر آنکه کس سوره بقره را به توانی قرائت کند بر فراز جبل توقف می‌فرمود، و دعا می‌کرد و همی گفت: لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اَنْجَزَ وَعَدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ و دعا می‌کرد.

به این طریق سه نوبت و همچنان در مروه به این نحو معمول داشت و چون از کار سعی پرداخت فرمان کرد که هرکس هدی با خود ندارد از احرام بیرون شود و

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۵: چون کعبه را محل اجتماع و مرکز امن مردم قرار دادیم، مقام ابراهیم را جایگاه نماز قرار دهید، به ابراهیم و اسماعیل سپردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و راکعان و ساجدان پاکیزه دارید.

۲. سوره کافرون، آیه یک. ۳. سوره اخلاص، آیه یک.

۴. سوره بقره، آیه ۱۵۸: صفا و مروه از شعائر خداست بنابراین هر کس حج خانه کعبه کند یا عمره به جا آورد مانعی ندارد که آن دو را طواف کند، هر کس کردار نیکی انجام دهد مسلماً خدا شکر پذیری داناست.

مُحَلَّ گردد، و در روز ترویبه^۱ در حین توجه به منی احرام به حج بندد و آنکه هَدی داشته باشد بر احرام خود بپاید تا روز نحر برسد، و اگر آنچه این زمان بر من مکشوف افتاد از پیش آگهی رسیده بود هَدی با خود بر نمی‌داشتیم؛ بلکه در مکه می‌خریدم و احرام خود را به عمره بدل می‌ساختم و چنانکه شما مُحَلَّ شدید من نیز مُحَلَّ می‌بودم؛ لکن چون هَدی با من است مُحَلَّ نتوانم شد تا هَدی را نحر کنم. در این وقت سُرَاقَةُ بن مالک بن جعشم الکنانی^۲ برخاست و گفت: جواز فسخ حجّ به عمره یا قران میان حجّ و عُمره، خاصّ امسال است یا همیشگی خواهد داشت؟ فرمود: همیشه خواهد بود و انگشتان مبارک را بر یکدیگر مشبک ساخت و فرمود: دَخَلَتِ الْعُمْرَةَ فِي الْحَجِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ. و این اشارتی بود بر ابطال عقیدت جاهلیین که می‌گفتند عُمره در اشهر حجّ گناهی بزرگ است.

علمای عامه گویند: رسول خدای این سخن از بهر آرامش قلوب جماعتی کرد که هَدی با خود نداشتند، لکن آنچه پیغمبر ﷺ اختیار کرد نیکوتر است.

بالجمله عمر بن الخطاب بر احرام خود بپائید، رسول خدای او را طلب داشت و فرمود: ای عمر هَدی رانده باشی؟ گفت نرانده‌ام. فرمود: چرا حلال نشوی با اینکه من حکم رانده‌ام. عرض کرد: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أُحَلِّتُ وَأَنْتَ مُحْرِمٌ. پیغمبر فرمود: إِنَّكَ لَا تُؤْمِنُ بِهَا حَتَّى تَمُوتَ. یعنی: هرگز ایمان به حجّ تمتع نخواهی آورد.

و این سخن کنایت از آن بود که عمر در انکار متّعة الحجّ ببود تا هنگام خلافت خود، آنگاه بر منبر صعود داد و گفت: مُتَعَتَانِ كَأَنَّتَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَلَائِنِ وَأَنَا أُحْرَمُهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا. و مردم را انهی نمود و مرتکب آن را وعده عقاب و عذاب داد و گفت: دو متعه در عهد رسول الله روا بود و من هر دو را حرام کردم، و آن متعه زنان و متعه حجّ است.

بالجمله به روایت عامه و خاصه: ابوبکر و طلحه و زُبَیر و گروهی که هَدی با خود داشتند بر احرام خویش بپائیدند، چون فاطمه زهرا علیها السلام و ازواج رسول خدای هَدی با خود نداشتند از احرام بیرون شدند و هرکس از اصحاب قربانی نداشت مُحَلَّ شد.

گویند روزی رسول خدای بر کعب بن عُجْرَه گذشت و او مُحْرِم بود و شپش از

۲. متن: سُرَاقَةُ بن مالک بن حثعم الکنانی

۱. ترویبه: روز هشتم از ماه ذیحجه.

سر او می ریخت، فرمود: آیا این جانوران تو را زحمت می رسانند؟
عرض کرد: چنین است.

در این وقت این آیت مبارک فرود شد: وَ اَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَنْ تَمَعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.^۱

می فرماید: به پای برید افعال حج و عمره را و اگر بیماری و بیمناسکی و جز آن شما را از ادای فرائض دفع دهد بر شما است که بر آنچه نیرو دارید قربانی کنید، و بر آنچه نیرو نیافته‌اید، قضا کنید و باید سرهای خود را از موی سترده نکنید تا آنگاه که قربانی را به جای خویش برسانید، یعنی اگر کار به عمره باشد باید به مکه رسانید و اگر حج باشد باید به منی برد و اگر کس مریض باشد یا او را از شپش و اگر نه مرض صداع و دیگر چیزها رنجی رسد و حاجت بستردن سر اوفتد، بر اوست که سر بسترد و فدا دهد، یعنی سه روز روزه بگیرد یا شش مسکین را دو مُد^۲ طعام دهد یا ده مسکین را هریک مدی عطا فرماید؛ و اگر نه قربانی کند شتری یا گاوی و از این کمتر گوسفندی باشد، چه این جمله عصیان بستردن سر را کفایت خواهد نمود و آن کس که از عمره برخوردار شود و حال آنکه آهنگ حج کرده باشد او را واجب گردد که بر آنچه توانا باشد از شتر و گاو و اگر نه گوسفند قربانی کند، و اگر نتواند در ایام حج سه روز روزه بدارد و چون باز وطن شود، هفت روز دیگر بیفزاید که این جمله عشره کامله است. همانا این عمره و حج تمتع از برای مردم مانی است که چهل میل یا بیشتر از مکه دور باشند، لکن آنان که چندین بعد مسافت ندارند یا ساکن مکه و حاضر مسجد الحرام اند ایشان را حج قران یا افراد باشد، آنگاه می فرماید: از خدای بترسید و از آنچه در مناسک حج حکم شده بیرون مشوید که عقوبت خداوند در حق بی فرمانان سخت است.

مع القصة پیغمبر، کعب بن عُجْرَه را فرمود تا سر بسترد و روزه را سه روز مقرر

۲. مُد: پیمانه

۱. سورة بقره، آیه ۱۹۵.

داشت و تصدق را به شش مسکین نهاد که هریک را دو مُدْ بدهد، و نُسک^۱ را گوسفندی بفرمود.

و دیگر چنان افتاد که در مکه طفل یک روزه را به حضرت رسول آوردند فرمود: من کیستم؟ به زبان آمد و گفت: تو رسول خدائی. فرمود: راست گفتی، خداوند برکت فرماید در تو. بعد از آنکه آن طفل بزرگ شد و آثار سخن پیغمبر از او پدیدار شد به «مبارک یمامه» ملقب گشت.

رسیدن

علی علیه السلام از یمن به مکه

هم در این وقت علی علیه السلام که سفر یمن کرده بود - چنان که به شرح رفت - از راه برسید و شتری چند به نیت هَدی با خود آورد. پیغمبر فرمود: یا علی هیچ نگفتی که چه نیت داری؟ عرض کرد: گفتم الها به همان احرام بستم که رسول تو به حج احرام بسته، و هَدی با خویشتن آورده‌ام. فرمود: تو نیز بر احرام خویش بباش.

هم در این وقت علی مرتضی، فاطمه زهرا را دیدار کرد که جامه مصبوغ پوشیده و سرمه در چشم مبارک کشیده. فرمود: از بهر چه مُحَلّ شدی؟ عرض کرد که: به فرمان رسول خدای از احرام بیرون شدم. و پیغمبر در این سخن تصدیق فرمود.

همانا علمای شیعه و مفسرین اثنی عشریه از براء بن عازب و جابر بن عبدالله انصاری و سلمان و ابوذر و عمّار و حُذیفه و جز اینان حدیث کنند که: چون نصارای تَجْران - چنانکه ذکر شد - با رسول خدای کار به مصالحه کردند و ادای حله و دیگر چیزها بر ذمّت نهادند، جبرئیل فرود شد و رسول خدای را به حج وداع فرمان آورد، پیغمبر آهنگ حج کرد و علی را سفر یمن فرمود تا آن حله‌ها را مأخوذ دارد.

و چون به آهنگ حج از مدینه بیرون شد مکتوبی به علی فرستاد که من آهنگ مکه نمودم، و تو باید بعد از انجام امر طریق مکه گیری و در آن اراضی مرا دیدار کنی. پس علی آن حله‌ها که مأخوذ داشته بود حمل داد و با جماعتی که ملازمت

۱. نُسک: به معنی پرسیدن و هر حقی است که هست از برای خدا (س).

رکاب داشتند راه مکه پیش داشت، و در میقات اهل یمن احرام بست و چهل و چهار (۴۴) شتر از بهر هدی براند، و در آن وقت حج مفرد و قارن بود و کس از حج تمتع آگهی نداشت.

بعد از رسیدن رسول خدا به مکه و رسانیدن جبرئیل این آیت را: **وَ أَتُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ**.^۱ پیغمبر مردم را خطبه کرد و احرام به حج بست و همی خواست عمره را در حج برد و مردم را بیاگاهاند که آن را که هدی نباشد محلّ شود، چنانکه مذکور شد. عمر بن الخطاب و جماعتی سر برتافتند و گفتند: ما محلّ شویم و با زنان خویش درآمیزیم و آب از سر ما می چکیده باشد؛ و رسول خدای اشعث و اغبر باشد.

گفتگوی پیامبر با علی علیه السلام

مع القصة چون علی علیه السلام برسید پیغمبر شاد خاطر گشت و از رنج راه او پرسیدن گرفت؟

عرض کرد: یا رسول الله بدانچه فرمان رفت تقدیم خدمت کردم و حله‌ها بستدم و حمل دادم، چون راه با مکه نزدیک افتاد، خواستم تا زودتر تقبیل حضرت کنم، پس ایلغارکنان طریق حضرت گرفتم.

فرمود: در احرام چه نیت بستی؟

عرض کرد که: با من رقم نکردی بر چگونه حج کنم لاجرم نیت خویش در نیت تو بستم و گفتم: **اللَّهُمَّ إِهْلَالًا كِإِهْلَالِ نَبِيِّكَ**.

فرمود: هدی به چند راندی.

گفت: چهل و چهار (۴۴) شتر برانده‌ام.

رسول خدای گفت: **اللَّهُ أَكْبَرُ شَارَكُنِي فِي حَجِّي وَ هَدْيِي**. با من مشارکت کرده‌ای در حج من و هدی من، همانا من شصت و شش (۶۶) شتر رانده‌ام، اکنون بر احرام می باش و مراجعت کرده با قوم به نزدیک من بشتاب.

پس علی علیه السلام باز لشکرگاه شد و مردم را نگریست که تنگها برگشوده‌اند و حله‌ها را در بر راست کرده‌اند، بر خالد بن ولید خشم گرفت و فرمود: نه آخر من تو را به نیابت خویش برگماشتم چرا این حله‌ها را بدیشان تسلیم دادی؟

خالد گفت: چندان الحاح کردند که مرا از انجام آرزوی ایشان گزیر نماند، این نیایش از بهر آن کردند که خویش را از برای احرام آرایش کنند.

علی علیه السلام فرمود: یا سبحان الله و حله‌ها را از مردم بستند و فرمان کرد تا بگسترده‌اند و گرد بستردند و در تنگها استوار کردند، این کار بر مردم صعب رفت؛ و در علی علیه السلام زبان برگشودند.

و چون امیرالمؤمنین به حضرت رسول پیوست و حله‌ها را تسلیم داد، شکایت وی به پیغمبر آوردند. فرمود: علی جز بر صواب کار نکند. هم بدین سخن زبان بازنگرفتند. لاجرم رسول خدای فرمان کرد تا منبری نصب دادند و بر منبر صعود کرده خطبه بخواند و گفت: **إِرْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ غَيْرٌ مُدَاهِنٌ فِي دِينِ اللَّهِ**. یعنی: زبان از علی بازدارید که او در راه خدا و کار دین مردی درشت باشد و نرمی نکند. مردمان چون بدانستند که کردار ایشان رسول خدای را به خشم آورد لب از گفتار ببستند.

اکنون به سر سخن آئیم.

چون مردم عرب در جاهلیت آداب حج را بیرون شریعت قانونی چند را متابعت داشتند، خداوند این آیات مبارک را به رسول خویش فرستاد **الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَاتَّفَعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ قَبْلَهُ لَمِنَ الضَّالِّينَ**.^۱ می‌فرماید: زمان حج در شهور معروف است که عبارت از شوال و ذی‌القعدة و ذی‌الحجه باشد و بعضی از افعال حج مانند وقوف در عرفه و مشعر و منی و ذبح خاص عشر اول ذی‌الحجه است، پس کسی را که بر وی حج درآمد با زنان نتواند هم‌بستر شد و با مردمان منازعت نتواند و طغیان در شریعت نتواند نمود و بر آنچه می‌کنید خدای داناست، و زاد از برای سفر خویش حمل دهید و بهترین توشه‌ها

پرهیزکاری است. آنگاه می فرماید: ای خداوندان عقل، خوف و خشیت خدای را از دل فرومگذارید و گناهی بر شما نباشد اگر از خداوند در موسم به دستگیری تجارت و سود بازرگانی طلب روزی کنید، بر خلاف جماعتی که چنان می دانستند که در موسم حج بازرگانی گناهی باشد. آنگاه می فرماید: هنگام مراجعت از عرفات در مشعرالحرام خدای را به تلبیه و تهلیل یاد کنید چنانچه راه نمود شما را به مناسک حج و از این پیش گمراه بودید.

ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَائِكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.^۱

همانا جماعتی از قریش و حلفای ایشان که از خمس شمرده می شدند - و ما در داستان فتح مکه خمس را شناخته داشتیم - این جماعت در وقوف عرفات با دیگر مردم متفق نمی شدند، و در مشعرالحرام توقف می جستند و می گفتند: ما از اهل حرمیم و از حرم بیرون نمی شویم و ننگ داشتند که با مردم به عرفات شوند و به اتفاق به معشر باز آیند. لاجرم خداوند می فرماید که: بازگردید ای جماعت قریش از عرفات به مشعر چنانکه ابراهیم و اسمعیل و اسحق و دیگر پیغمبران که از پس ایشان بودند از عرفات افاضه می نمودند، و از دیگرگون ساختن مناسک حج طلب آمرزش کنید از خداوند مهربان، و همچنان مردم عرب در جاهلیت به عادت بودند که بعد از گذاشتن حج در برابر خانه می ایستادند و ندا در می دادند و به بانگ بلند پدران درگذشته خود را تذکره می کردند، و ایشان را به شجاعت و سماحت یاد می نمودند و بر یکدیگر فخر می جستند. خداوند می فرماید: به جای آنکه پدران خود را یاد می کنید خدای را یاد کنید نیکوتر از یاد کردن پدران خود، و نیز می فرماید: آن مردم که خدای را یاد می کنند از بهر دنیا از نعمت آن جهانی بی بهره می مانند و آنانکه خیر دنیا و آخرت را توأمان می طلبند و نصیبه تمام یابند، چه ایشان به دولت آخرت و نعمت آن جهانی کافر نیستند.

گویند: رسول خدای بیماری را عیادت کرد و او را مرض زحمت می داد فرمود: چرا در حق خویش دعای خیر نمی کنی؟ عرض کرد که: از خدای چنین می خواهم که عقاب آن جهانی را در این جهانم بخشاند که بر آتش دوزخ صبر نتوانم کرد. پیغمبر فرمود چرا نمی گوئی؟ **اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ**^۱ چون این دعا کرد شفا یافت.

و نیز می فرماید: یاد کنید خدای را در روزهای شمرده که عبارت از ایام تشریق است و آن روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است. و نیز می فرماید: روا باشد که دو روز از ایام تشریق را بعد از ادای جمرات سه گانه در منی متوقف باشند، و همچنان روا باشد که تمام سه روز ایام تشریق را در منی بمانند و روز سیم رمی جمرات سه گانه کنند، و این حکم از بهر آن است که جماعتی از عرب را گمان می رفت که وقوف دو روزه در منی عصیانی است و بعضی توقف سه روزه را گناهی می پنداشتند.

مع القصة رسول خدای از یکشنبه تا پنجشنبه که هشتم ذیحجه بود چهار روز در مکه اقامت فرمود؛ روز پنجشنبه وقت زوال شمس بر حسب فرمان مردمان غسل کردند و در رکاب رسول خدای راه منی گرفتند، و فرمان کرد تا هرکه محل شده احرام به حج بست و پیغمبر در آن روز نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذاشت و همچنان شب را به پای برد و نماز صبح را ادا کرد؛ و چون آفتاب سر بر زد راه عرفات پیش گرفت و در خیمه ای که از بهر او در نمره^۲ عرفات افراشته بودند فرود شد و ببود تا آفتاب از فراز سر طریق نشیب گرفت، این وقت غسل کرد و با قریش و دیگر مردم به عرفات درآمد و این خطبه مبارکه را در عرفات بر مردم قرائت فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَتُوبُ إِلَيْهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ
شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ
فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَحْسَنِكُمْ عَلَى

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۱.

۲. ناحیه ای بود در عرفه از بنی نمرکه منزل پیغمبر خدا بوده.

الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ وَاسْتَفْتِحُ اللَّهَ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ.
 أَمَا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مِنِّي أَبِينُ لَكُمْ فَإِنِّي لَا أَذْرِي لَعَلِّي
 لِأَلْفَاكُم بَعْدَ عَامِي هَذَا فِي مَوْقِفِي هَذَا، أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّ الْجَاهِلِيَّةِ
 مَوْضُوعٌ وَ أَوَّلُ رَبِّ أَبَدٌ بِهِ رَبِّي [عَمَى] الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَإِنْ دِمَاءُ
 الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ وَ أَوَّلُ دَمٍ أَبَدٌ بِهِ دَمُ حَارِثِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ
 عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَإِنْ مَائِزُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ غَيْرَ السُّدَانَةِ وَالسَّقَايَةِ وَالْعَمْدِ
 قَوْدٌ وَ شِبْهُ الْعَمْدِ مَاقْتَلٍ بِالْعَصَا وَالْحَجَرِ فِيهِ مِائَةٌ بَعِيرٍ فَمَنْ أزدَادَ فَهُوَ مِنْ
 [أَهْلِ] الْجَاهِلِيَّةِ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدِ يَتَّبِعُكُمْ بِأَرْضِكُمْ هَذِهِ وَ لَكِنَّهُ
 قَدِ رَضِيَ أَنْ يُطَاعَ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ فِيمَا تَحْتَفِرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ.
 أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النُّسَى زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَ
 يُحْرَمُونَهُ عَامًا^١ إِنَّ الرِّمَانَ اسْتَدَارَ فَهُوَ الْيَوْمَ كَهَيْئَةِ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضَ وَ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ^٢ ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ وَ وَاحِدٌ فَرْدٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَ
 ذُو الْحِجَّةِ وَ مُحَرَّمٌ وَ رَجَبٌ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟
 أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقًّا فَعَلَيْهِنَّ أَنْ
 لَا يُوطِئْنَ فَرْشَكُمْ غَيْرَكُمْ وَ لَا يَدْخِلْنَ بُيُوتَكُمْ أَحَدًا تَكَرَّهُونَهُ إِلَّا بِإِذْنِكُمْ وَ
 لَا يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ فَإِنْ فَعَلْنَ فَقَدْ آذَنَ لَكُمْ أَنْ [تَعْضُلُوهُنَّ] تَهْجُرُوهُنَّ
 فِي الْمَضَاجِعِ وَ تَضْرِبُوهُنَّ [ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرَحٍ]، فَإِنْ انْتَهَيْنَ وَ أَطَعْنَكُمْ
 فَعَلَيْكُمْ كِسْوَتُهُنَّ وَ رِزْقُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنَّمَا النِّسَاءُ عِنْدَكُمْ عَوَانٍ
 لَا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا أَخَذْتُمُوهُنَّ بِإِمَانَةِ اللَّهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ
 بِكَلِمَةِ اللَّهِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ وَ اسْتَوْصُوا بِهِنَّ خَيْرًا. [أَلَا هَلْ بَلَغْتُ،
 اللَّهُمَّ أَشْهَدُ.]

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وَ لَا يَحِلُّ لِأَمْرٍ مَالٌ أَخِيهِ إِلَّا عَلَى
 طَيْبِ نَفْسٍ أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ أَشْهَدُ. أَلَا لَأَتَرْجِعَنَّ بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ
 بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ فَإِنِّي قَدِ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا

كِتَابِ اللَّهِ رَبِّكُمْ أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ أَلَلَّهُمْ أَشْهَدُ.
 أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَآدَمُ مِنْ
 تُرَابٍ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ^۱، وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجْمِيٌّ فَضَّلْ إِلَّا
 بِالتَّقْوَى أَلَا [هَلْ بَلَغْتُ؟ أَلَلَّهُمْ أَشْهَدُ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ] وَلَيَبْلُغُ الشَّاهِدُ
 الْغَائِبَ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ [قَدْ] قَسَمَ لِكُلِّ وَارِثٍ نَصِيبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ، وَ
 لَا يُجْوزُ [لِلْوَارِثِ] وَصِيَّتُهُ فِي أَكْثَرِ مِنَ الثُّلْثِ وَالْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ
 الْحَجَرُ مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَهُوَ مَلْعُونٌ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ
 مِنْهُ صَرْفًا وَ لَاعْدَلًا، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ.^۲

بعضی از فقرات این خطبه و دیگر کلمات که رسول خدا فرمودند، به پارسی
 ترجمه می شود:

انها فرمود که خونها و مالهای شما و عرض های شما بر یکدیگر
 حرام است، دانسته باشید از این پس در این موقف شما را دیدار
 نخواهم کرد شما را می آگاهانم که قوانین جاهلیت را در زیر قدم
 سپردم؛ و هر خون که در جاهلیت ریخته شد باطل کردم تا کس به
 خونخواهی برنخیزد؛ و اول خونی را که هدر ساختم خون حارث بن
 ربیعہ بن عبدالمطلب^۳ است که مرا مانند پدر و اگر نه منزلت برادر
 دارد، و اول ربائی که برگرفتم ربای عباس بن عبدالمطلب است تا
 نخست خون و مال خود را به زیر پای نهاده باشم.

و نیز فرمود:

بیم کنید از خدای در حق زنان خویش که ایشان به کلمه خداوند به

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. برای اطلاع بیشتر از خطبه که در روز یازدهم ذیحجه ایراد شده است ر.ک: نهج الفصاحه؛
 ترجمه ابوالقاسم پاینده (ص ۶۷۰ - ۶۷۶)؛ مغازی ۳ / ۸۴۹ - ۸۵۱؛ طبری، ج ۴ / ۱۲۷۶ -
 ۱۲۷۹.

۳. حارث بن ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب و به روایتی عامر بن ربیعہ بن حارث بن
 عبدالمطلب را به شیرخوارگی به طایفه بنی لیث سپرده بودند - چنانکه رسم عرب بود - و
 مردم هذیل او را کشته بودند. مغازی: ایاس بن ربیعہ بن حارث (۳ / ۸۵۰).

نکاح شما اندرند و حق شما بر ایشان آن بود که بیگانه را بر بساط شما راه نگذارند، و اگر جز این کنند و آن کس که مکروه شماست بر بساط شما راه دهند ایشان را مضروب دارید، چنانکه اثر ضرب بر اعضای ایشان آشکار نگردد و بر شماست که ایشان را به کسوت و نفقه معروف کفیل باشید.

و هم از کلمات آن موقف است که فرمود:

من دو چیز در میان شما باز می‌گذارم اگر تو سل بدان جوئید از در ضلالت نخواهید بود و آن قرآن است و دیگر عترت و اهل بیت من است و این هر دو دست از هم بازنگیرند چندان که در کنار حوض کوثر با من آیند، پس نظاره باشید تا با این هر دو چه کار پیش خواهید داشت و دانسته باشید که فردای قیامت از شما پرسش کنند که محمد رسالت خویش را با شما بگذاشت و چگونه کار پیش داشت، شما چه خواهید گفت؟

عرض کردند: گواهی خواهیم داد که شرط رسالت و امانت به پای برد. رسول الله بعد از اصغای این سخن انگشت شهادت به سوی آسمان فراز کرد و سه کَرْت گفت: **اَللّٰهُمَّ اَشْهَد.**

آنگاه فرمود: ای گروه مسلمانان دانسته باشید که سه چیز کینه‌ها را از سینه‌ها سترده کند: نخست اخلاص در عمل؛ دویم نیک سگالی برادر مؤمن؛ و سه دیگر التزام جماعت.

و این هنگام همچنانکه در عرفه به پای بود ام‌الفضل بنت الحارث الهمالیه مادر عبدالله بن عباس قدحی پر شیر به حضرت فرستاد، رسول خدای چنان بیاشامید که مردمان نگران شدند و بدانستند که روزه نباشد.

بالجمله بعد از ادای خطبه بلال را فرمان داد تا بانگ نماز برداشت و اقامت نمود پس نماز پیشین بگذاشت. آنگاه بلال اقامت نمود و نماز دیگر را به جمع تقدیم و به یک اذان و دو اقامت بگذاشت، و مردمان را انهی داد که این همه موقف است و بر ناقه قصوی سوار شده به بطن وادی درآمد. و به روایتی بر ناقه عضبا نشست و همچنان بر پشت شتر خدای را حمد و ثنا بگفت و دیگر باره این کلمات را بدین گونه

بفرمود:

يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ دَمٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَهُوَ هَدَرٌ، وَ أَوَّلُ دَمٍ هُدِرَ دَمُ
الْحَارِثِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ كَانَ مُسْتَرَضِعاً فِي بَنِي هَذِيلٍ فَقَتَلَهُ بَنُوا
الْيَثِ، أَوْ قِيلَ كَانَ مُسْتَرَضِعاً فِي بَنِي لَيْثٍ فَقَتَلَهُ هَذِيلٌ.

وهمچنان فرمود:

وَ كُلُّ رِبَاً كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَمَوْضُوعٌ وَ أَوَّلُ رِبَاً وَضِعَ رَبَاً الْعَبَّاسُ بْنُ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ فَهُوَ الْيَوْمَ كَهَيْئَةِ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، وَ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ
يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ^١ رَجَبُ الْمُضَرِّ الَّذِي بَيْنَ
جُمَادَى وَ شَعْبَانَ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ، فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ
أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّ النِّسْيَةَ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهَا الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ
يُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ^٢، فَكَانُوا يُحَرِّمُونَ الْمُحَرَّمَ عَامًا وَ
يَسْتَحِلُّونَ صَفْرًا وَ يُحَرِّمُونَ صَفْرًا عَامًا وَ يَسْتَحِلُّونَ الْمُحَرَّمَ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدِ يَتَّبِعُ أَنْ يُعْبَدَ فِي بِلَادِكُمْ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ وَ
رَضِيَ مِنْكُمْ بِمُحَقَّرَاتِ الْأَعْمَالِ.

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ وَدِيعَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا إِلَى مَنْ ائْتَمَنَهُ عَلَيْهَا.
أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ النِّسَاءَ عِنْدَكُمْ عَوَانٍ لَا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ ضَرًّا وَ لَأَنْفَعًا
أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ، فَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ
حَقٌّ وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ حَقٌّ وَ مِنْ حَقِّكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُؤَطَّنَ فَرَشَكُمْ وَ
لَا يُعْصَى مِنْكُمْ فِي مَعْرُوفٍ فَإِذَا فَعَلْنَ ذَلِكَ فَلَهُنَّ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ، وَ لَا تُضْرَبُوهُنَّ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدِ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ
وَ جَلَّ فَاعْتَصِمُوا بِهِ.

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا؟ قَالُوا: يَوْمٌ حَرَامٌ!
ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ بَلَدٍ هَذَا؟ قَالُوا: بَلَدٌ حَرَامٌ!

قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ وَ أَعْرَاضَكُمْ
كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَهُ. أَلَا
فَلْيُبَلِّغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبِكُمْ لِأَنْبِيِّ بَعْدِي وَ لِأُمَّةٍ بَعْدَكُمْ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى
أَنَّه لَيَرَى بَيَاضَ إِبْطِيئِهِ، ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ.

چون رسول خدای همچنان بر پشت ناقه به پای برد به موقف آمد و از ناقه به زیر
آمده روی به جانب قبله آورده بایستاد و دست به دعا برداشت، و در دعا الحاح
فراوان فرمود.

ابن عباس حدیث کند که: پیغمبر دست به دعا چنان برداشت که کفهای دست
در برابر چهره مبارک بود و فرمود: فاضل ترین دعا نزد من و جمیع پیغمبران که از
پیش بودند این است: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لِأَشْرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱. و نیکوتر دعای روز عرفه است.

و در فضل روز عرفه فرمود: هیچ روز نیست که بر زیادت از روز عرفه خداوند
مردمان را از آتش رهائی دهد؛ زیرا که رحمت خداوند در روز عرفه با مردم عرفات
نزدیک شود و مباحات کند با ایشان بر ملائکه. و می فرماید: این مردمان چه
می خواهند کنایت از آنکه هرچه خواسته اند عطا کرده ایم.

از رسول خدای خبر کرده اند که فرمود: ابلیس هیچگاه خود را خوارتر و
خشمناکتر از روز عرفه نیافته، چه در آن روز نزول رحمت خداوند و عفو معاصی
بزرگ بندگان را معاینه نمود، الا در روز بدر که جبرئیل را نگریست که از پیش روی
ملائیک را همی بر صف کرد تا با کفار نبرد آزمایند، هم آن روز بر شیطان کار به
صعوبت رفت.

مع القصة هم در آن روز یک تن از مسلمین که احرام به حج بسته بود از راحله
خود به زیر افتاد و جان بداد. پیغمبر فرمود: تا او را با همان جامه احرام کفن کردند و
از طلی کردن بوی خوش و حنوط در کفن و پوشانیدن سر او نهی فرمود و گفت:
خداوند او را روز حشر تلبیه کنان و ژولیده موی بعث خواهد کرد.

و هم در این وقت یک تن از مردم نجد از رسول خدای قانون مناسک حج همی

۱. پروردگاری جز خدای یکتا نیست، شریکی برای او نیست، پادشاهی و ستایش او راست، و
او بر هر کاری تواناست.

آمرزش یافت خاک بر سر پراکند و اینک دعا به ویل و ثبور خود می‌کند جزع او مرا به خنده آورد.

بالجمله رسول خدای از آن پیش که آفتاب سر برکشید از مشعرالحرام راه برگرفت و فضل بن عباس را که کودکی نیکوروی بود ردیف خویش ساخت، این هنگام زنی از قبیله خثعم به عرض رسانید که: پدری پیر دارم که زحمت سفر حج را نمی‌تواند حمل داد اگر من از قبل او تقدیم این خدمت کنم روا خواهد بود؟ فرمود: روا باشد، و فضل به جانب زنان نگران بود، رسول خدای با دست مبارک روی او را از سوی زنان برمی‌تافت، و چون به بطن مُحَسَّر^۱ رسید، لختی شتر خویش را به عجل و شتاب براند آنگاه طریق وسطی که به جمره کبری منتهی می‌شود پیش داشت تا به جمره رسید که نزد شجره است و به سنت رمی جمرات پرداخت به سنگ‌ریزه‌ای که عبدالله بن عباس از بهر آن حضرت برگرفته بود، پس هفت سنگ بینداخت و با هر سنگی تکبیر بگفت و تلبیه را قطع کرد.

این هنگام بلال و أسامه که حاضر بودند یک تن زمام ناقه گرفتند و آن دیگر با جامه خویش مظلّه^۲ از بهر پیغمبر کرده بود تا از زحمت آفتاب محفوظ باشد، پس مردم را فرمود که: فرمان اولوالامر و والی حقیقی خود را بپذیرید چندانکه شما را به کتاب خدای خواند و مناسک حج را از من نیکو فراگیرید که از این پس من حج نگزارم و مردم را از بیرون شدن دجال و شمایل او اخبار فرمود و بیم داد.

و از آنجا به منحر آمد تا قربان کند و شتری که پیغمبر رانده بود با آنچه علی از یمن آورده بود صد (۱۰۰) نفر شتر بود.^۳ از جمله شصت و سه (۶۳) نفر را پیغمبر به

۱. موضعی است نزدیک مزدلقه. ۲. مظل: سایبان

۳. به روایت طبری: زمانی که علی (ع) از یمن مراجعت فرمودند: آنگاه علی پیش پیغمبر رفت و چون خبر سفر خویش بگفت، پیغمبر بدو گفت: برو بر خانه طواف کن و مانند یاران خویش احرام بپوش. علی گفت: ای پیغمبر خدا، من نیت همانند تو کرده‌ام. پیغمبر گفت: برو و مانند یاران خویش احرام بپوش. گوید و من گفتم: ای پیغمبر خدای وقتی احرام می‌بستم گفتم: خدایا من همان نیت می‌کنم که بنده و پیغمبر تو کرده است. پیغمبر گفت: قربانی همراه داری؟ گفتم: نه، گوید: پیغمبر خدای (ص) او را در قربانی خویش شریک کرد و علی احرام داشت تا از مراسم حج فراغت یافت و پیغمبر برای او نیز قربان کرد. (تاریخ طبری، ۴ / ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶). اما واقدی گوید: رسول خدا گفت: تو هنگامی که احرام به حج بستنی چه گفتی؟ گوید، گفتم: خدایا من مُحَرَّم می‌شوم به همان طریق که رسول تو مُحَرَّم شده است. پیامبر (ص) ←

دست مبارک نحر فرمود که با سالهای عمر مبارکش برابر باشد، و دیگر را فرمان کرد تا علی نحر فرمود. این وقت معمر بن عبدالله را که از اولاد عدی بن کعب است پیش خواند و بفرمود تا سر مبارکش را بسترده و موی سر را در میان ازواج و اصحاب بخش کرد تا به تیمن نگاه بدارند.

گویند یک نیمه موی سر را به ابوظلحه انصاری داد و نیم دیگر را به ازواج و اصحاب عطا کرد و هریک را یک موی و دو موی به اندازه مراتب رسید.

حدیث کنند که هم در اینجا خالد بن ولید موی ناصیه پیغمبر را خواستار شد^۱ و ملتمس او مقرون اجابت افتاد و خالد آن موی را در طاقیه مغفر خود تعبیه نمود و بدان میمنت در جنگها مظفر می گشت.

و هم گفته اند: پیغمبر از بهر زنان خود گاوی قربان کرد و به روایتی در آن روز دو گوسفند نیز قربان فرمود.

بالجمله از اصحاب جماعتی سر بستردند و گروهی موی بچیدند، پیغمبر از بهر محلقان سه کَرّت طلب آمرزش کرد و از بهر مقصران یک نوبت، بدانسان که در روز حُدَیبیه کرد، فرمان کرد تا از هر شتری از هدایای خاصه پاره‌ای گوشت قطع کردند و در دیگری بپختند و پیغمبر از گوشت و شوربای آن به اتفاق علی علیه السلام لختی خورش ساخت، چه او را شریک هدی ساخته بود. آنگاه بفرمود: تا علی پوست و گوشت و

→ فرمود: همراه من قربانی هست بنابراین تو هم از احرام بیرون میا! مجموعه قربانیهایی که علی (ع) و پیامبر (ص) از مدینه همراه آورده بود صد (۱۰۰) شتر بود. مردم از احرام بیرون آمدند و کسانی که قربانی همراه نیاورده بودند ناخن و موی کوتاه کردند. و رسول خدا (ص) قربانیهای خود را کشت و علی (ع) را هم در آن شریک فرمود (مغازی، ۳ / ۸۳۳). عبارت پایانی «و علی (ع) را هم و آن شریک فرموده» با عبارت «مجموعه قربانیهایی که علی (ع) و پیامبر (ص) از مدینه همراه آورده بود صد (۱۰۰) شتر بود» منافات دارد و اگر عبارت اخیر صحیح باشد همان است که سپهر گوید: پیامبر (ص) ۶۰ نفر شتر و علی (ع) ۴۰ نفر شیر هدی همراه داشتند که مجموعاً صد (۱۰۰) نفر شتر باشد.

۱. احمد بن تاج‌الدین استرآبادی گوید: در این محل خالد بن ولید رسید و مویی چند از آن حضرت طلبید و رجزی بر زبان او جاری گردید، مضمونش آنکه:

موی بریده را چو کنی تار تار پخش تاری به عاشقان سیه روزگار بخش

(آثار احمدی، تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار (ع) / تالیف احمد بن تاج‌الدین استرآبادی، به کوشش میرهاشم محدث. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۴، ص ۳۴۳).

جلیل شتران را بر مردمان بخش کرد و سلاخ را از این اشیاء بهره‌ای نداد؛ بلکه بیرون از این اشیاء عطائی دیگر کرد؛ و مردم را انهی داشت که همه اراضی عرفات موقف است جز بطن عرفه و همه اراضی مُزْدَلِفَه موقف است الا منحر؛ و همه اراضی منی و جبلهای مکه منحر است. آنگاه عایشه رسول خدای را با طیبی که مشک آگین بود مطیب ساخت، پس پیغمبر ﷺ محل گشت و از پس آن سواره به مکه درآمد و از آن پیش که نماز پیشین برسد همچنان سواره طواف افاضه کرد و این طواف را طواف صدر نیز گویند.

آنگاه به نزدیک چاه زمزم شتافت و بانگ درداد که: ای بنی عبدالمطلب بکشید آب از چاه زمزم که اگر بیم نداشتم که مردمان بر شما غلبه جویند من نیز آب همی کشیدم پس دلوی سرشار از آب نزد پیغمبر بردند لختی بیاشامید و نیز رغبت به سقایت نمود و عایشه در آن روز از آرایش عادت زنان پاک شد و طواف خانه کرد. و جماعتی از پیغمبر پرسش کردند که آیا روا باشد ستردن سر را بر ذبح مقدم دارند، و ذبح را قبل از رمی معمول دارند و همچنان طواف افاضه را پیش از رمی عامل گردند؟

فرمود: گناهی نباشد.

آنگاه آنچه از روز شنبه بمانده بود تا روز سه‌شنبه در منی اقامت فرمود، و این سه روز را ایام منی و ایام تشریق خوانند و رمی جمرات ثلثه در این روز به پای برد، و بعد از زوال هر روز از برای جمره هفت نوبت سنگریزه انداخت و ابتدا به جمره دنیا که در جنب مسجد خیف است فرموده در حین رمی از برای دعا نزد آن جمره توقف فرمود، و در جمره وسطی هم کار بدین‌گونه کرد، آنگاه به رمی جمره‌العقبه پرداخت و در نزد آن از بهر دعا توقف نفرمود و در رمی هر سنگی تکبیری گفت. و گویند در روز یکشنبه دویم عید که آن را «یوم الرؤس» گویند خطبه بخواند و در روز دوشنبه سیم عید که آن را «یوم الاکارع» گویند خطبه دیگر بخواند و در آن خطبه وصیت فرمود به نیکوئی باذوی الارحام.

این وقت عباس بن عبدالمطلب دستوری خواست که به جهت رعایت سقایت

۱. اکارع: جمع کراع. موضع باریک ساق گاو و گوسفند است و بعضی از زانو به پائین گاو و گوسفند را کراع دانند. و اسم برای اسبان و استران (ب)

شب در مکه بیتوته نماید. پیغمبر او را رخصت فرمود و روز سه‌شنبه آخر «ایام التشریق» که آن روز را «یوم النفر» گویند به موضع مُحَصَّب^۱ که آن را ابطح نیز خوانند تشریف داد، عایشه عرض کرد: یا رسول الله سایر زنان حج و عمره کنند و من بی عمره حج گذاشته باشم، رسول خدای فرمان کرد تا برادر عایشه عبدالرحمن او را برداشته به تنعیم^۲ برد تا احرام به عمره بست و به مسجدالحرام آمده طواف خانه به پای برد و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف بگذاشت و سعی میان صفا و مروه نموده به حضرت رسول بازآمد.

گویند: روز دوشنبه پیغمبر با أسامه فرمان کرد که فردا در مُحَصَّب نزد خیف بنی‌کنانه نزول خواهیم کرد، از قضا ابورافع مولی رسول خدا بی آنکه فرمانی بدو رسد خیمه آن حضرت را در آن موضع برافراشت و شب چهارشنبه پیغمبر در مُحَصَّب بیتوته فرمود، و مردم را فرمان کرد که آنانکه طواف خانه کنند از مکه بیرون نشوند و صبح چهارشنبه از آن پیش که سپیده سر برزند به مکه رفت و طواف وداع کرد و از کداء از طرف اسفل مکه بیرون شد.

بالجمله در این سفر حجة الوداع ده (۱۰) روز در مکه موقوف گشت و در آن ایام نماز را به قصر می گذاشت. و بعد از هر نماز با اهل مکه می فرمود: اَتَمُّوا صَلَاتِكُمْ يَا أَهْلَ مَكَّةَ فَإِنَّا قَوْمٌ سَفَرٌ.

ذکر مراجعت رسول خدای از حجة الوداع و نصب فرمودن علی علیه السلام را به خلافت در غدیر خم

چون رسول خدای بعد از حجة الوداع آهنگ مدینه فرمود، جبرئیل فرود شد و فرمان بیاورد که ای محمد تبلیغ رسالت بر وجه کمال به پای بردی، و اکنون وقت است که سفر آن جهانی کنی می باید اسرار ربوبیت و ودایع الوهیت را با علی علیه السلام که

۱. مُحَصَّب: شعبی از مکه و منی که او به منی نزدیک تر است.

۲. تنعیم: موضعی است در سه میلی مکه.

نفس نفیس توست تسلیم داری، و عهد و بیعت او را بر ذمّت تمامت مسلمین واجب داری.

لاجرم پیغمبر علی را حاضر ساخته مجلس را از بیگانه برداخت و او را از خزائن اسرار الهی آگهی داد؛ اما در کشف این معنی کار به تأخیر می‌کرد چه دانسته بود این کار بر منافقین دشوار آید.

همانا عایشه استشمام رایحه این سرّ بکرد و بر وی ناگوار افتاد و به حضرت رسول آمده در کشف این معنی الحاح فراوان نموده، پیغمبر فرمود: ای عایشه اگر از این قصّه که من با علی خلوتی کرده‌ام کسی را آگهی دهی بی‌فرمانی من کرده‌ای و از جمله کافران خواهی بود، اما سینه عایشه از حمل این راز تنگی گرفت و حَفْصه دختر عمر را آگهی داد و همچنین حفصه، عمر را و عمر، ابوبکر را بیاگاهانید و اندک اندک ابو عبیده بن الجراح و عبدالرحمن بن عوف و جماعتی دیگر آگاه شدند.

و به عقیده علمای اثنی عشریه این جمله با هم مواضعه نهادند که وجود مبارک پیغمبر را گزندی رسانند و به تعلیم شیطان کار بر کمین نهادن عقبه هرشی^۱ نهادند چنانچه در غزوه تبوک کردند.

بالجمله دشمنان پیغمبر از قریش و جماعت طلقا و منافقین انصار انجمن شدند و در قتل پیغمبر همداستان شدند که آن حضرت را به سقاییت سم مقتول سازند و اگر این نتوانند به اغتیال^۲ شهیدش سازند، یا در عقبه هرشی ناقه آن حضرت را برمانند تا از کوهش دراندازد و عرضه هلاک و دمار سازد. و ایشان جهاده (۱۴) تن بودند بدین گونه که از حذیفه حدیث کرده‌اند نه (۹) تن از مردم قریش بودند: اول: ابوبکر، دویم: عمر بن الخطاب، سیم: عثمان بن عفان، چهارم: طلحه، پنجم: عبدالرحمن بن عوف، ششم: سعد بن ابی وقاص، هفتم: ابو عبیده بن الجراح، هشتم: معویه بن ابی سفیان، نهم: عمرو بن العاص، و بیرون قریش پنج (۵) تن بودند اول: ابوموسی اشعری، دویم: مُغیره بن شعبه، سیم: اوس بن حذّان، چهارم: ابوهریره، پنجم: ابوطلحه انصاری.

بالجمله چون بر پیغمبر مکشوف بود که عایشه آن راز را از پرده بیرون انداخت او را حاضر نموده مخاطب ساخت و فرمود: أَفَشِيتِ سِرِّي وَاللَّهِ يُجَازِيكِ بِعَمَلِكِ.

۱. گردنه‌ای است در راه مکه نزدیک جحفه. ۲. اغتیال: خدعه و مکر کردن.

یعنی: راز مرا از پرده بیرون گذاشتی و خدایت کیفر عمل در کنار خواهد گذاشت؛ و به جانب مدینه شتاب گرفت تا به موضع کُراع غَمیم^۱ رسید.

این وقت جبرئیل فرود شد و به روایتی این آیت نیز بدین آمد: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْجَاءٌ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.^۲ دلالتی می‌داشت که پاره‌ای از حکم که به سوی تو از در وحی می‌فرستیم ترک می‌فرمائی و ابلاغ نمی‌کنی همانا سینه‌تو تنگ شده است از آنکه کافران گویند، گنجی بر او نیامد یا فرشته فرود نشد، جز این نیست که تو بیم‌کننده‌ای و خداوند وکیل همه چیزها است. لاجرم ابلاغ حکم تأکید و تشدید یافت.

چون به اراضی غدیر جُحفه که به غدیر خم نام بردارست نزول فرمود، دیگر باره جبرئیل بیامد و در ابلاغ این حکم این آیت مبارک بیاورد: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.^۳

همانا تقریر اهل‌البیت و اجماع علمای سنت و جماعت بر این است که این آیت مبارک در غدیر خم نازل شد، چنانکه علی بن احمد که از شناختگان علمای عامه است در کتاب «اسباب» که از مصنفات اوست در علم تفسیر می‌گوید: که این آیت در شأن علی فرود شد.

و ابن مَرْدَوِيَه در کتاب «مناقب» از عبدالله مسعود حدیث کرده که می‌گوید: در زمان رسول خدای این آیت را چنین قرائت می‌کردیم: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ. معنی چنان باشد که: ای فرستاده‌ی خداوند تمامت آنچه فرستاده شد به سوی تو از نزد پروردگار ابلاغ کن، و اگر به تمامت نرسانی پیغامهای او را، تبلیغ رسالت نکرده باشی، پس در ابلاغ احکام

۱. کُراع غَمیم: موضعی است در حجاز بین مکه و مدینه.

۲. آیه ۱۲، سوره هود، آیه ۱۲: مبادا از بیم آنکه بگویند «چرا گنجی بر او نازل شد نمی‌شود و یا فرشته‌ای همراه او نیامده است» بخشی از آنچه را که به تو وحی شده فرو گذاری و دل تنگ شوی، تو فقط هشدار دهنده‌ای و خدا مراقب هر چیزی است.

۳. سوره مائده، آیه ۶۷: ای پیامبر چیزی را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شد ابلاغ کن که اگر این کار نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند در برابر مردم تو را حفظ می‌کند و کافران را هدایت نمی‌کند.

تأنی مجوی که خداوند حافظ و حارس تو است و کافران را به زحمت تو دست ندهد و راه ننماید.

چون این آیت مبارک بیامد و ابلاغ این حکم چندین تأکید یافت، رسول خدای این هنگام که نیم ساعت تا زوال آفتاب بمانده بود و در سورت گرما و حدت حرارت هوا با اینکه غدیر خم جای فرود شدن و منزلگاه ساختن نبود از راحله پیاده شد، و فرمان کرد تا هرکس که از پیش تاخته بود مراجعت دادند و هرکس در دنبال بود حکم فرمود تا به عجل و شتاب حاضر گردند؛ و محلی را اختیار فرموده از خس و خار بستردند، و جهاز شتر بر زیر هم نهاده منبری بکردند و رسول خدای بر آن منبر صعود داده این خطبه مبارک را قرائت فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحِيدِهِ وَ دَنَا فِي تَفَرُّدِهِ وَ جَلَّ فِي سُلْطَانِهِ وَ عَظُمَ فِي أَرْكَانِهِ وَ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ وَ قَهَرَ جَمِيعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهَانِهِ مَجِيدًا لَمْ يَزَلْ مَحْمُودًا لَا يَزَالُ بَارِيٌّ الْمَسْمُوكَاتِ وَ دَاجِي الْمَدْحُوتَاتِ وَ جَبَّارُ الْأَرْضِينَ وَ السَّمَوَاتِ سُبُوْحُ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، مُفَضَّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مِنْ بَرَاءَةٍ مَتَطَوَّلٌ عَلَى مَنْ أَدْنَاهُ يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَ الْعُيُونُ لِاتِّرَاهُ كَرِيمٌ حَلِيمٌ ذُو نَانَةٍ قَدْ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ بِرَحْمَتِهِ وَ مَنْ عَلَيْهِمْ بِنِعْمَتِهِ لَا يَعْجَلُ بِانْتِقَامِهِ وَ لَا يُبَادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذَابِهِ قَدْ فَهِمَ السَّرَائِرَ وَ عَلِمَ الضَّمَائِرَ وَ لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ الْمَكْنُونَاتُ وَ لَا اسْتَبَهَتْ عَلَيْهِ الْخَفِيَّاتُ لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْعَلْبَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ الْقُوَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ الْقُدْرَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، لَيْسَ مِثْلَهُ شَيْءٌ وَ هُوَ مُنْشَىءُ الشَّيْءِ حِينَ لَا شَيْءَ، دَائِمٌ قَائِمٌ بِالْقَسَطِ لِإِلَهٍ الْآهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، لَا يَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مَعَايِنَةٍ وَ لَا يَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ مِنْ سِرٍّ وَ عِلَانِيَةٍ الْآ بِمَا دَلَّ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَفْسِهِ.

و أشهدُ بآئه الله الذي ملأ الدهر قدسه و الذي يغشى الأبد نوره، و الذي ينفذ أمره بلا مشاورة مشير و لامعه شريك في تقدير و لا تفاوت في تدبير، صور ما أبدع على غير مثال و خلق ما خلق بلا معونة من أحد و لا تكلف و لا احتيال أنشأها فكأنث و برأها فبانت، فهو الله الذي

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَتَّقَنُ الصُّنْعَةَ الْحَسَنَ الصَّنِيعَةَ الْعَدْلَ الَّذِي لَا يَجُورُ وَالْأَكْرَمَ
الَّذِي تَرْجِعُ إِلَيْهِ الْأُمُورَ.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ وَخُضِعَ كُلُّ شَيْءٍ لَهَيْبَتِهِ
مَالِكُ الْأَمْلاكِ وَمُفْلِكُ الْأَفْلاكِ وَمَسْحَرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ كُلِّ يَجْرِي
لِأَجْلِ مُسَمًّى، يُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ يَطْلُبُهُ
حَثِيثًا قَاصِمٌ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ مُهْلِكٌ كُلِّ شَيْطَانٍ مُرِيدٍ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ ضِدٌّ
وَلَا نِدٌّ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدًا إِلَهًا وَاحِدًا وَ رَبُّ
مَا جَدَّ يَشَاءُ فَيَمْضِي وَ يُرِيدُ فَيَقْضِي وَ يَعْلَمُ فَيُحْصِي وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ
يُفْقِرُ وَ يُغْنِي، وَ يُضْحِكُ وَ يُبْكِي وَ يُدْنِي وَ يُقْضِي وَ يَمْنَعُ وَ يُؤْتِي لَهُ
الْمُلْكَ وَ لَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ
مُجِيبُ الدُّعَاءِ وَ مُجْزِلُ الْعَطَاءِ مُحْصِي الْأَنْفَاسِ وَ رَبُّ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ
لَا يَشْكُلُ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ لَا يَضْجَرُهُ صُرَاخُ الْمُسْتَصْرِخِينَ، وَ لَا يَبْرِمُهُ الْإِحَاخُ
الْمُلْحِحِينَ الْعَاصِمُ لِلصَّالِحِينَ وَ الْمَوْفِقُ لِلْمُفْلِحِينَ وَ مَوْلَى الْعَالَمِينَ،
الَّذِي اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ خَلْقٍ أَنْ يَشْكُرَهُ وَ يَحْمَدَهُ.

[أَحْمَدُهُ] عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الشَّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ وَ أَوْمِنُ بِهِ وَ
مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ، أَسْمَعُ أَمْرَهُ وَ أَطِيعُ وَ أَبَادِرُ إِلَى كُلِّ مَا يَرْضَاهُ وَ
أَسْتَسَلِمُ لِقَضَائِهِ رَغْبَةً فِي طَاعَتِهِ وَ خَوْفًا مِنْ عُقُوبَتِهِ لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي
لَا يُؤْمِنُ مَكْرَهُ وَ لَا يَخَافُ جُورَهُ.

[وَأَقْرَأَهُ عَلَى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَ أَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ أُوَدِّي مَا أَوْحَى
إِلَيَّ حَذْرًا] [مِنْ] أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَجِلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ وَ إِنْ
عَظُمَتْ حِيلَتُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِأَنَّهُ قَدْ عَلِمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ [أُ] بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ
فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ فَقَدْ ضَمِنَ لِي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْعِصْمَةَ وَ هُوَ اللَّهُ الْكَافِي
الْكَرِيمُ فَأَوْحَى إِلَيَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ^٢ فِي عَلِيٍّ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ^٣
مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَهُ إِلَيَّ وَ أَنَا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ

[أنزول] هذه الآية، إن جبرئيل عليه السلام هبط إلى مراراً ثلاثاً يأمرني عن السلام ربي و هو السلام أن أقوم في هذا المشهد فأعلم كل أبيض و أسود أن علي بن أبي طالب أخي و وصيبي و خليفتي والإمام من بعدى الذى محله منى محل هرون من موسى إلا أنه لأنبيى بعدى و هو وليكم بعد الله و رسوله، و قد أنزل الله تبارك و تعالى على بذلك آية من كتابه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** ١ و علي بن أبي طالب أقام الصلوة و أتى الزكوة و هو راكع يريد الله عز و جل فى كل حال.

و سألت جبرئيل عليه السلام ان يستعفى لى عن تبليغ ذلك إليكم أيها الناس لىعلمى بقله المتقين و كثرة المنافقين و إدغال الأثمين و حبيل المستهزئين بالاسلام الذين وصفهم الله فى كتابه بأنهم يقولون بالسنتهم ما ليس فى قلوبهم، و يحسبونه هيناً و هو عند الله عظيم و كثرة آذاهم لى غير مرة حتى سمونى أذناً و زعموا أنى كذلك لكثرة ملازمته آتاي و إقبالى عليه، حتى أنزل الله عز و جل فى ذلك [قراناً] و منهم الذين يؤذون النبى و يقولون هو أذن قل أذن على الذين يزعمون أنه أذن خير لكم يؤمن الله و يؤمن للمؤمنين. ٢

و لو شئت أن أسمى بأسمائهم لسميت و أن أومى إليهم بأعيانهم لاؤمات و أن أدل عليهم لدلت، و لكنى والله فى امورهم قد تكرمت و كل ذلك لا يرضى الله منى إلا أن أبلغ ما أنزل إلى، ثم تلا عليه السلام: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلَى وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**. ٣

فاعلموا معاشر الناس إن الله قد نصبه لكم ولياً و إماماً مفترضاً طاعته على المهاجرين و الانصار و على التابعين لهم باحسان و على البادى و الحاضر و على الأعجمى و العربى و الحر و المملوك و الصغير و الكبير و على الأبيض و الأسود، و على كل موحد ماض حكمه جابر قوله

٢. سورة توبه، آيه ٦١.

١. سورة مائده، آيه ٥٥.

٣. سورة مائده، آيه ٦٧.

نافذ أمره ملعون من خالفه مرحوم من تبعه و من صدقه ففر غفر الله له و
لمن سمع منه و أطاع له.

معاشر الناس إنه آخر مقام أقومته في هذا المشهد فاسمعوا و أطيعوا
و اتقادوا لإمر ربكم فإن الله عز و جل هو ربكم و وليكم و الهكم ثم من
دونه رسوله محمد و ليكم القائم المخاطب لكم ثم من بعدى على
وليكم و إمامكم بأمر الله ربكم ثم الإمامة في ذريتي من و لده إلى يوم
القيامة يوم تلقون الله [عز و جل] و رسوله. لأحلال إلا ما أحله الله و
لأحرام إلا ما حرمة الله. عرفنى الأحلال و الأحرام و أنا أفضيت بما علمنى
ربى من كتابه و حلاله و حرامه إليه.

معاشر الناس مامن علم إلا وقد أحصاه الله فى و كل علم علمت فقد
أحصيته فى علم امام المتقين مامن علم إلا وقد علمته علياً و هو الإمام
المبين.

معاشر الناس لا تصلوا عنه و لا تنفروا منه و لا تستنكفوا من ولايته
فهو الذى يهدى إلى الحق و يعمل به و يزهق الباطل و ينهى عنه و
لا تأخذه فى الله لومة لائم، ثم إنه أول من آمن بالله و رسوله و [هو] الذى
قدى رسول الله بنفسه و [هو] الذى كان مع رسول الله و لأحد يعبد الله
مع رسوله من الرجال غيره.

معاشر الناس فضلو فقد فضله الله و أقبولو فقد نصبه الله.

معاشر الناس إنه إمام من الله و لن يتوب الله على أحد أنكر ولايته و
لن يغفر الله له، حتماً على الله أن يفعل ذلك بمن خالف أمره فيه، و أن
يعذبه عذاباً نكراً أبداً و دهر الدهور فاحذروا أن تخالفوه فتصلوا
ناراً و قودها الناس و الحجارة أعدت للكافرين.

أيها الناس بى والله بئس الأولون من النبين و المرسلين و أنا
خاتم الانبياء و المرسلين و الحججة على جميع المخلوقين من أهل
السّموات و الأرضين فمن شك فى ذلك فهو كافر كفر الجاهلية الأولى،
و من شك فى شىء من قولى هذا فقد شك فى الكل منه و الشاك
فى الكل فله النار.

مَعَاشِرَ النَّاسِ حَبَانِي اللَّهِ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ مِنَّا [مِنْهُ] عَلِيٌّ وَ إِحْسَانًا مِنْهُ
إِلَيَّ وَ لِإِلَهِ الْآهُوَ لَهُ الْحَمْدُ مِنِّي أَبَدًا أَبَدِينَ وَ دَهْرًا دَاهِرِينَ عَلِيٌّ كُلِّ
حَالٍ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضَّلُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثَى بِنَا
أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّزْقَ وَ بَقِيَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ عَلِيٌّ
مَنْ رَدَّ قَوْلِي هَذَا وَ لَمْ يُوَافِقْهُ، أَلَا إِنَّ جِبْرَائِيلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ
وَ يَقُولُ: مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَ لَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَ غَضَبِي فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ
مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا
تَعْمَلُونَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ فِي كِتَابِهِ [فَقَالَ تَعَالَى أَنْ تَقُولَ
نَفْسٌ] يَا حَسْرَتِي عَلِيٌّ مَا فَرَّطْتَ فِي جَنْبِ اللَّهِ.^١

مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْتَهَمُوا آيَاتِهِ وَ انظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَ
لَا تَتَّبِعُوا مِثْلَابَهُ فَوَاللَّهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَ لَا يُوضِّحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا
الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَ سَائِلٌ بَعْضِيهِ وَ مُعَلِّمُكُمْ أَنْ مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ مَوْلَاتُهُ
مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَهَا عَلِيٌّ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ
هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِيءٌ عَنِ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ، [هُم] أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُكَّامُهُ فِي أَرْضِهِ.

أَلَا وَ قَدْ أَدَيْتُ، أَلَا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، أَلَا وَ قَدْ أَسْمَعْتُ أَلَا وَ قَدْ أَوْضَحْتُ،
أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أَخِي هَذَا وَ لَا تَحُلُّ إِمْرَةَ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ.
ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَضِدِهِ فَرَفَعَهُ وَ كَانَ مِنْذُ أَوَّلِ مَا صَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [وَ سَلَّمَ] شَالَ عَلِيًّا حَتَّى صَارَتْ رِجْلَاهُ مَعَ رُكْبَةِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلِيٌّ أَخِي وَ
وَصِيِّي وَ وَاعِي عِلْمِي وَ خَلِيفَتِي عَلِيٌّ أُمَّتِي وَ عَلِيٌّ تَفْسِيرُ كِتَابِ اللَّهِ.